

459  
vol-1

مرکز میکرو فیلم نور - ایران و هند  
این کتاب در ... کوفیلمند  
آفت زدائی است و جنبه ای گردید  
تاریخ 06/07/2011

مکتبہ اسلامیہ  
بیت اقدس  
نہایت اقدس  
تاریخ ۱۳۵۱/۶/۲۵

سفر السعادت  
مع شرح آن

①

459

مستقیم

واضح باد که گفتن کتاب معجزات و شرح آن در این  
دور اگر چه صفت آن قلم است و در حدیث معجزات آن  
راست است

مرکز میکر و فیلیم نور - لندن - انگلستان  
این کتاب در کتابخانه مرکزی فیلیم نور  
افت زواری، امرت و تبلیه  
تاریخ: 06/07/2017  
بسم الله الرحمن الرحیم

سجانب لا علم لنا الا ما علمتنا انك انت اعلم بحکیم  
اهم صل علی محمد و آل محمد و علی الخلاق الی صراط المستقیم و المنهج القويم  
و علی الوعاظ و التابعین و سائر العلماء الرائین من امته الی یوم الدین  
بجنانا محمد و سائر صانع پروردگار مت کلمته و عمت الاولاده  
بر رحمت ايجاد و المود که در سبأ و سعاد برسد کان فافضله

واجب است که الک تشکر و المذنان جناب سالت  
 بجن سفارت و وساطت که علوم فیوض از درگاه صمدیه  
 (۲) آورده و عالم را از این اوهام و لازم و مستمم و محسین حق  
 ال بدست یاری اصحاب افران فاش که سالی و وسایل  
 وصول فیض اشبار و جداول رای فیض و نید برده کاؤست  
 قائم و ثابت و برین قیاس تابعین اتباع و تبع اتباع و متاب  
 ر و اده و نقل احادیث اخبار که سلسله علم دین که از خوش  
 این خیر لازم است بوجو و نشان بر بابت چه از آنها که  
 بحد و ضبط احادیث چنانکه شنیدند اوعیه و ظروف  
 ۹ اجناس علم و کنوز حسنات من نقو دین شتبی زیادت  
 و نقصان ادای مانت با اهل ان نمودند و چه از آنها که با جناب  
 و قیاس اقتباس انوار و استکشاف اسرار نود و نود و نود

و اصول و الاصل و علل استنباط و استخراج کرده مسائل حکام شرع  
بر آن مرید فرمودند و چه مقدریان و منتقدان انسان که بتقلید  
و اتباع جزئیات مسائل و تفاریح حکام جمیع و فراهم آوردند  
و طائفه دیگر نیز که بتتبع کتب و رسائل انتخاب انتفاط نمودند  
و مسائل نموده تجدید و ترویج علم جمالی تاز و جبره وین  
ملت افرو وند منظر حقیقت و از روی انصاف نمائند  
طوائف اگر حامل اوی علم و رفیع اعلام بن و حافظ او ضاع شربت  
اند بر افراد و دیگر منتفی نایب و دیگران که نعمت خواران مان فضل  
و افاده و ریزه پیمان خوان حسان نشاند شکرو نمان  
و حق نعمت شناسی لازم و بدین حساب پیشیان ستاد ولی  
نعمت پیشیان پسند و بیان را اعتراف بفضیل و عایت ادب  
نسبت با ایشان واجب گرجه تواند که بعضی پیشیان با حراز قصب  
سابق و مرتب از بعضی پیشیان درگزرنند و آنک فضل الله  
یونیه من نشاء و الله و بفضل العظیم اللهم یا ذا الفضل العظیم

فما لك ان تحقنا بفنك كركم العميم لك انت انظر بحكم  
الابعد فيقول بعد الضعيف القصر الى السد تقوى النفس الباري عجب  
بن سيف الدين بن سعد الله ترك له موى البخاري غفر الله له  
وبارك في اخلافه ابن خرنه است از خزان محمدی ۲ مملو مجبور  
زواهر والانی الی الی احاد و اخبار که از بارگاه فضل و موهبت ابن  
ساکن زاو ففت و منستی حواله کرده اجازت صرف و اتفاق از  
داشتند و این نامه است از مولد احمدی شحون بالوان عطاسم  
و تامل و فو اکو ثمار احکام و مسلک که از استان است و کرم  
بر وقت ابن ریزه بن خوان جو دو سان نازل کرد و بن سرانه  
عبید ال و او است ساختند باعث جمیع ابن حسن و تهیه این  
مولد آنکه کتاب سفر سعادت که از اصرار مستقیم تر خوانند  
اشیخ العالم انفاضل الکامل الامام الاوحد البارغ فذوه ابر  
و افضل الدماخین مصنف المشهور و بفضل الذکوره

وحید زمانه و عجب عصره او از محمد بن یعقوب بن محمد بن ابراهیم بن عمر  
بن ابی بکر بن احمد بن محمود بن ابی سعید بن فضل الله بن شیخ الاسلام ابی  
احق انگاز رومی الشیخ الشیخ محمد بن ابی شریب الیقوزی ابی  
السعودی قرشی التمیمی المکری است فنی نزل المحرم اشرف الی زاده  
شرفیاً و عظیماً و لد فی ربيع الاول سنه تسع و عشرين و سبع مائه  
بکازرون و توفي بزید الله لعش من سنه تسع و عشرين و ثمان  
مائه تنعم الله برحمته و استکنه فسیح جنة النابی بود شیخ لطیف متبحر  
المساکتیه المنهج صحیح المسابی ابنی المعانی کدایا عیالات عادات و اعمال  
و اخلاق زکوة متحصلة بنویه صلح حسن اسلوب سهل طریق نوشته  
و داد علم و دانش او است ولیکن چون وی دینیات مذہب افحاح محمد بن  
از عیالط ایرننه و بسیاری از موانع سخن بخلاف مذہب محمد بن  
جمعه الله علیهم اجمعین گفته و ادعای فساد و بطلان مخالف عیالی خود  
و دعوی عدم صحت امامت وارده دان کرده و در بعضی محال در بیان  
اوضاع اعدا ان جاذبه مصاف بیرون نیست و در خانه است  
بابی عقد نموده است که در انجا تحقیق و تنقیح بعضی امامت و نسبت وضع  
و بطلان بدان اتباع و تقلید بعضی از غلات و اهل عجب است از آخرین محمد بن

مثل این جزئی و غیره می گردد لازم طریقه الصافی نصحت نموده  
شرح آن کردن جویست کاشف نمودن مواضع خطا و شبهه بیان  
ساختن و دیگر احادیث وارده در مذمت اینها تمام شدن بر مطالعه  
این کتاب مستمعین مذمت مجتهدین را موجب انبعاث حشمت انانیت (۱۶)  
شبهت گشته و در وادی تردد و ملامت حیرت انداخته بسوئین برآمده  
مجتهدین و تعلیقه و تفسیر علوی را این سخن بنظر آید و این ضرری سخت عظیم  
ست در صلاح دین و اعتبار مذمت جبهه غالب و عظیم سلام برین مذمت  
انکار و بیامی حدیث و وجود و تواتر نیست باطن بر خرم و طمینان  
قلب است چون نمی شنود که هیچ حدیثی صحیح درین باب این مجتهد حکم کرده  
و ارشاد با حدیثی که می باین منکارد و بحدیث رسیده است غرض  
قلبه که این مذمت است شد انحلال بر برد و جدی جبهی که در باعث  
عمل قوت یافته است گردد و در انع خیر نیست که می گویند زیرا که این مجتهدان  
هم محدث بوده اند و نتیج احادیث برده و طبق و تفسیر در آن و در فاسخ  
را از منسوخ شناخته و صحیح را از موضوع و قوی را از ضعیف جدا نموده  
اند و بقوت اجتهاد و وسعت علم و نورانیت فرست با مانی و دلالت فرا



و اما در نام و بیانات و حقائق معانی از او گرفته حکام کرده اند نه به واسطه  
و مقصود نفس و محض حسن و مجرب بیان نفی و تقوی این نموده این  
سخن مقدم شرح بسبب تفصیل تر ازین بیان کنیم چنانکه نزد  
الضمان شبیه در حقیقت آن نماید سخن و شرح کتاب بر قسم  
انما و یکی در تحقیق تبیین از مفسف ذکر کرده حمد الله علیه از احادیث  
و آثار و مخرب مخارج و محال آن از کتب بسته و غیره و ذکر و ادعا از محال  
و اصحاب کتب دوم و معارضت و مصابحت کلام دی و نقیبت نامه  
ندایب مهاکن علی الخصوص اینان تحقیق مذکور حقی که مقصود هم در سطح  
نظر اصل نیست سوم استطراد و شتباع کلام مذکور مسائل و احکام  
و آثار فوائده و نکات مناسب بحث و مقام و آنچه در حل عبارت متن ترجمه  
و الفاظ و بیان معانی آن از تمیید و در مورد اشارات و نام و بیانات و تعلیقات  
بر عادت شرح بکارفته باشد بر مالکان طریق مطالعه و وقایع صناعت  
مناظره از اهل خبرت و مهارت پوشیده نخواهد بود و هر چه در کتاب مینویسد  
عربی بود از احادیث و غیره از ترجمه کردم و شرح نمودم الا در وجه  
و از کار که زبان ترجمان وقت از شرح و بیان آن گونه اند که بایمیر

الفاظ و عبارات آن مقصود است نعم السمع بحال و هذا من آيات سورته غریبه  
ذوق و نشاط افزاست لیکن محرم و الفاظ نیز غایب است بقیه موهن است اگر  
با این اسلوب ترجمه تحت اللفظی الاجاب با وجودی با قدری از نقصان نویسه

آید و در نهایت آنچه بالفعل بود قبح آمدنست و سخن در شرح طویل افتاد (5)  
و حجم کتاب کبر باشد که بعضی از اهل بحث کسالت و باغ و بنت و بحث  
علم قوی ذوق سخن در بیان و اعینه خدمت حاجت نبوی صادق بود حمل افعال  
این کتاب که الی آرد و استخوان آن صورت است و ملائت گردد و الا من دفعه

اسد و الله تعالی الا من لسه و اگر هم فرستیم که اثبات ندهیم چندی است  
اقتضای کند و به نخرج احادیث من تعرض نمایند و در فوائد زوائد خنصار  
و زرنده کنایه آید لطیف و مختصر و اصل مقصود کافی و به بیان اثبات آن فی  
من و بیت یکیم فرزند عزیز نور دیده دانش و منش نوین را که وجود نماید  
و مقصود و اولی است که اگر وقت من نگلی آورد و وقت آن نشد و می باشد

این کار کرد و این مهم را صورت دهد و باشد نتوین و از کتاب استخراج  
و تصحیح آن و تسجید این شرح اتفاق افتاد و از کتب نفیبه کثافی و بیضاوی  
و از کتب بوالعین و خزان و از کتب احادیث صحیح البخاری و سراج

بکرانی و فتح مهابادی و توشیح سیوطی و مشار فی الانوار و تاج فی عیاض  
 و غیر آن صحیح مسلم و مشروح وی شرح امام نووی و خزانة منها  
 امام محمد و جامع ترمذی و جامع الاصول و جمع الجوامع سیوطی و شامی و التمهید  
 و مشروح متن مشکوٰۃ و مشروح آن طبعی شرح ابن حجر و ابروی  
 و خزانة و انوار و فصل اربع مشکوٰۃ و مصابح و مشروح آن نورانی  
 و غیره شرح مشارف و مجمع البحار که شرح صحاح ست جامع  
 مشروح متعدد است و مهاباد خیزی و مختصر مهاباد سیوطی و مقاصد  
 سخاوی و تفسیر السیرة ابن عساق و الدرة المنيرة فی الاحادیث المستفزة  
 طبعی و تفسیر طبعی من تحف فیما روی علی الاستیانة من الاحادیث  
 لابن ریح و سخای تاج فی عیاض و مواهب لدنیه و ملو عنی بحرقه و در فیه  
 الاحباب و سنن البیهقی و اذکار نووی و عمل الیوم و اللیلہ سیوطی و حصن  
 خیزی و شرح اربعین ابن حجر و مختصر سیر طبری و اذکریة سماط طبرانی  
 فن ثانی از زمین ثالث جامع الاصول و تقریب تمهید و  
 سخا و از اصول حدیث شرح فحیه لمصنفه و شرح غنمی و  
 الفیه عراقی و مشروح آن شرح مصنف و سخاوی و شیخ زکریا

و رساله مختصر طبیبی و از کتب فقهیه و شرح ابن الهمام و شرح دیگر  
 و کثیر و بعضی مشروح آن و شرح دقایق و حاشیای آن و مشروح تفاسیری  
 و جملاتی و از الفقهیه در مذاهب حنفی و حاکمی و شرح آن در کتب شافعی (۶)  
 و رساله ابن ابی زید و در مذاهب مالک و مشروح زکشی بر کتاب حقی آید  
 امام احمد بن حنبل و از کتب فقهیه شافعی مشروح آن و لغات سبوطی  
 و ارجوزه حسنی و مشروح آن و از کتب لغت فاسوس تصنیف  
 و مهند و معرب و جرایم مذکور است بعضی کتب و مسائل نیز شامل که در  
 بعضی مواضع نیز در آمده باشد و در هیچ نقل به اصل مهاکتب متقیبیر  
 خود راضی شده و محل نگذاشته باریک بگردان و باریک و باریک و باریک  
 یافته باشد و در راوی احادیث و نقل مسائل از طرق و صیاط و در  
 دیانت بیرون نیامده قطعاً بر آیه خبیثه بسیار از نه و باین وسیله  
 امید و است که نسبت قبول و گاه و گاه و گاه و گاه و گاه و گاه و گاه  
 تعالی از آنکه اسم است باین وجه است که باین وجه و باین وجه و باین وجه  
 حدیث غیر هم که این عمل و متعبد قبول برساند و سبب نفع خداوند  
 و فائده طالبان حق گرداند و دیگر و گاه و گاه و گاه و گاه و گاه و گاه

درین حقیقه آنکه از سه مظهری کاتب حروف نظر بپوشند  
 و ناخواسته در مخرج اصلاح آن سمت ریح زارند این ایامه لا ینفع  
 الحرجین و چون بیاچیز من رفعم اصل مقصود نه محتاج تسبیح بود و مجر  
 آن بر وجه صرفت نوشته آمد نه قال لمصنف بعد از حمد و ثنای  
 حضرت کبریا و در و بلا انتساب بر سر اینها و خلاصه صفیاء و آل و اصحاب  
 امتقیا و بر روی بآب بی راویان صنادید و لبها معلوم باد و طایفه  
 احباب اصحاب و مروه غفلائی ذوی الالباب که را حق که آن  
 صراط مستقیم است از آن رو که غایت آن حق جلشانه است این  
 طرف و اصل اکل سبیل و انوار فخر سالک است و سلوک این طریق  
 بی متابعت رهنمای حقیقی و دلیل باختر خالی نمک و منقود از اجرام هر که  
 بدرک انمغنی مشرف گردد و بداند که اتباع سیرت سرور اینها با  
 و همسر بر کوبه گان حضرت رحمان محمد مصطفی صلعم و استند است  
 جناب مقدس می سبب نجات جا و دلی و موقوفه و وصول مختصر  
 ربانی بن جلاله و هم نواله بود و هیچ و سبیل ازین اشرف و مهیج  
 طریق ازین اقرب نمیتوان یافت به نص قس الکتم بحکم

الله فاتبعوني بحبكم الله مصدق ابن مخنف است که گفته آید و هم  
 جامع نبویه که الدین النصیحه داعی را بر آورد و نا امثال اجابت بله  
 بزرگی از ذریه مقدسه نبویه و بنیه از دوحه بکبریه مصطفویه را این  
 (۶) حنبلیات و حی که در صحاح اخبار ثابت شده از سلفیه انقیه محمد است  
 سنی نبویه صلعم در قلم آورد تا هر که ادراک این سعادت بخوابد آن را  
 دستور خوش سازد و در باب عبارات تماوی زن کند و از خلاف زید و  
 عمرو نه اندازد چه این مسائل بر وحی که از حضرت سالت نبویه صلعم بیا  
 صحیحه ثابت شده نوشته میشود و شریعتی که از اخلاص تا این  
 هیچ قسم اساس و کما بدو رسوخ را از امکان است طالب یک بیان  
 کلی متعلق شود و طوبی با طیب و می با طلاق مقصد نبویه متعلق گردد  
 انشاء الله تعالی اکرم و این سفر سعادت را بر فاتحه و خاتمه و حنبلیات  
 محتوی فصول ششم گردانید امیدار که انوار سراسر آن ممکنان  
 را محید و کشف گردد انشاء الله تعالی این است و بیاجنب و ما  
 پیش از شروع در شرح کتاب مقدیه وضع کردم منضم  
 بر آنچه در متن پیش از مقصود بودی مناسب باشد شمل

بر دو قسم قسم اول اصطلاحات علم حدیث و ذکر کتب  
سنه و غیره و احوال اصحاب کتب پنج متعلق است بدان و  
ثانی در احوال ائمه و سبب رجوع و حکم افتد و اتباع نشان  
و متعلق بهما و باینه التوفیق والا سئند اوفی المبدأ و المعاد  
انه ولی الرضا و اب و دو جنبه فی نعم الکون و صلی الله علی سید  
المصطفی الجلیل و علی ارواحه الباقین لی سوا السبیل و علی سائر التبا  
بده طریق الحق و محیی علو المومنین مقدمه قسم اول  
در بیان بعضی اصطلاحات علم حدیث و ذکر احوال بعضی از اصحاب  
حدیث از اصحاب کتب سنه و میزان بدانکه حدیث در اصطلاح مشهور  
قول و فعل و تقریر رسول گویند صلی الله علیه و آله و اصحاب و سلم  
اما قول و فعل ظاهر است و معنی تقریر آنست که شرا شخصی و حضرت  
بی فعلی کرد یا نه می گفت و و و صلعم بران مرطوع شد  
یا از آن نمی نکرد و سکوت و رزید و از اسفر و دشت و نرود  
بعضی حدیث مندرست از قول و فعل و تقریر نبی صلعم و  
شامل است بر قول و فعل و تقریر اصحاب و تابعین از نیز صلعم

علیهم السلام پس آنچه منتهی بحضرت رسالت کرده صلعم  
 اثر امر موقوف خوانند چنانکه گویند گفت با کرد یا تضرع نمود  
 آنحضرت صلعم یا گویند از این عباس آمده موقوف یا گویند  
 رفع کرده این را این عباس مثلا آنچه منتهی بصحابه برده را  
 موقوف خوانند چنانکه گویند گفت با کرد یا تضرع نمود این  
 عباس یا گویند از این عباس آمده موقوف یا موقوف است  
 بر این عباس مثلا آنچه منتهی بباصلین است از موقوف گویند  
 و شبهه در اینست که موقوف موقوف را اثر گویند و نیز بعضی  
 از مخصوص بصحابه بود و محای از بعضی مانع رود که گفتا  
 آنچه از حضرت رسول صلعم آمده حرم گویند و آنچه از صحابه برده  
 اثر خوانند یعنی اثر امر موقوف نیز موقوف خوانند چنانکه  
 طحاوی کتاب خود را که مشتمل است بر معانی احادیث نبوی  
 و آثار صحابه شرح معانی الآثار نام کرده و صبری تهذیب  
 الآثار کنانی دار با آنکه مخصوص بموقوف است و آنچه در  
 از موقوف آورده بطریق تصحیح و تفضل است که اقال



استخاری و این همه مصطلحات است در مشایخ فیهما و شهوات  
 همانست که اول ذکر کرده شد و باید دانست که رفع کاهی  
 صریح بود و کاهی حکم صریح در رفع قول چنانکه گویند  
 شنیدم رسول خدا را صلعم که چنین گفت یا حدیث کرد ما را  
 رسول صلعم چنین یا قال رسول الله صلعم یا عن رسول الله  
 صلعم و در رفع فعل چنانکه گویند یا بت رسول الله صلعم  
 فعل که یا کان رسول الله صلعم متفعل کند او در رفع  
 منفر چنانکه گویند کردیم حضرت رسول صلعم یا اگر شخصی  
 در حضرت می چنین و انکار کند یا اصلاً ذکر انکار نکند اما آنکه  
 صریح نبود و در حکم صریح باشد چنانکه گویند محالی سخنی که  
 اجتهاد را در آن راه نبوی یا مابعد فعلی را که با جنبه انبوائی  
 یافت خبر از سماع از پیغمبر یا روایت از حضرت رسالت  
 صلی الله علیه و آله یا گوید در زمان آنحضرت چنین میکردند  
 زیرا که ظاهر اطلاع آنحضرت است صلعم بر آن و آنکه محالی  
 گویند نیست چنین است یا ما می بودیم یا این سخن نزد حکم می بود

است زیرا که ظاهر حدیث است رسول الله صلعم را مراد است و  
 بعضی او را بن خلاف است زیرا که حدیث صحابه امر بیان نیز جمال  
 دارد اما معبد است و اگر صحابی فعلی از افعال حکم کند که در حدیث  
 با تعبیر خدا و رسول است این بر حکم منع دارد و خائنه  
 عمار گفته رضی الله عنه که هر که روزه دارد و بر دست نهی  
 کرد ابو القاسم اسلمی مدینه سلم زیرا که این بر ظاهر دفعی از حدیث  
 حضرت علی مدینه سلم وصل تسبیح او می اندر واه حدیث  
 زمین ساو و تسبیح و تسبیح آن بپوشد اید انحضرت منزل حدیث  
 و این عدم سقوط افعال گویند و اگر کسی از روزه باز باده  
 شود قطع گویند و این سقوط افعال گویند و سقوط باز باده  
 سند و اوایل آن بود چنانکه اغلب و شش معنیان بر آن جاری  
 است باز از آخر سند است بعد از آنکه صحابی باشد یا غیر این  
 دو قسم است قسم اول اطلاق گویند و این اسقاط اطلاق  
 خواه ساو بی باشد یا بیشتر و گاهی تمام سند حذف کنند و گویند  
 مثلاً قال رسول الله صلعم و این معنی در مجموع صحیح جاریست

و در حکم غلبه عقل است و گفته اند اگران در نیامی واقع شود  
که اگر آن که در شده است محال خواهد بود در هیچ کاری متدلیف  
بسیار خرم و معلوم شده خایه خال فلان با در خون شده و  
دارد در خون است از آن که در وی و از این بعد جزم نیست بلکه  
نماینده و بمحلول آمده خایه خال و اعلی او در شد و محال است  
و سخن خون در کتاب آورده است البته او را الصیانت خواهد بود  
و ندانند که علتها را نمی دانند و این در جای است که گفته  
بغیر شخ خود کرده اما اگر شخ خود کرده اما اگر شخ خود کرده  
وی از و شخ بپوشیده است حال و این که وی حکم بپوشیده  
دارد که حکم نری باید و خلق به بود قسم نانی که شفا از آخر شده  
است بعد از نانی از امر سل خود و این معنی از اهل علم  
تا می گوید حال سل است صلی الله علیه و آله و سلم و در معنی که  
مرسل مرد منقطع بود و اصل معنی اول است که در معنی  
و در معنی و حکم مرسل است و در معنی که مرسل بود  
که نانی است نانی از نانی و دیگر بسیار است و این  
معنی با معنی و در معنی و در معنی و در معنی و در معنی

و غیر ضعیف و حدیث برود و موجود است و نزد امام حنفیه  
و مالک رحمته الله علیهما مقبول است مطلقا و ایشان گویند که  
رساله حبیب سال و اتفاق و استیفاء است زیرا که علام در آن  
است و اگر نزد وی صحیح نمی بود رساله نمی نمود و قال رسول  
الله صلی الله علیه و سلم نمی گفت و نزد امام شافعی صحیح به تقدیر  
اعتقاد باید بر نحوی وی از وجه دیگر هر چند در مسل بود مقبول  
است و نزد امام احمد و موفقی است لغوی مقبول و لغوی لغت  
و انهمه را تقدیر معلوم شده باشد که آن تابعی ارسال کنید  
گفته اند گفت و اگر عادت وی چنان بود که رساله مسند است  
و شرفات حدیث آن توقف است باقی و مستثنای از امام  
سقوط از اسناد اگر سابق و دور روی باشد با بوی و هم  
از بعضی میگویند و اگر سابقه کمی بود و باز داده نه بهیم بلکه  
از دو باب و با آنرا قطع نمایند و برین تقدیر منقطع است  
استاد غیر منقطع و گاهی مطلق از آنرا منقطع گویند و این  
معنی از آنست که حدیث و علم بالحق باشد و سقوط راوی  
از آن جهت حکم ملاقات میان این راوی و بروی ضعیف بود

تا بعد از معاشرت با عدم اجتماع و اجازت از وی حکم علم خارج  
که متضمن عیان هوای و وفات روانه و لغزش اوقات طلب  
و احوال ایشان است و معرفت این قسم ظاهر است و شرک  
سیان عوام و خواص علماء و مشتمل بر آنست که معرفت آن حقا وارد  
و انرا اندکی کوشش و صورتش آنست که راوی بام شمع خود  
نبرد و از سخی لاله از آن ~~نبرد~~ روایت کند و بعضی ببارد  
که موسم سماج است و مانند سم سماج نیز جمع شود حاشا که درین  
مکان و مال بدان و این طایفه می شود و معارف و ملاقاتی بلکه انرا  
که راوی سماج وارد و ممکن است حدیث را استماع بخود و در  
بخت این قسم مخصوص است که بعضی علماء از اینهای که علم سماج  
است و معرفت انسان عالم و تدبیر مکرده و نه بوم است  
نه جمیع علماء اند و این سخنان را وی تدبیر کند که از گفته  
و بابت این بعضی اخبار را و توفیق جمع است و بعضی بابت  
حال است اگر چه غیر الشافعی از اعراض و دیگران در نقل استفاء  
سماج از این بحث قصورین و عدم جاه و اشالیق و شرع  
که بپس متضمن نگردد و بعضی انرا اندکی نام بردند و در

[illegible]

مصلح جدیدی که رویت کرده شده است مخالف آنچه  
بر اویت کرده شد و او را لغات پس از او بی این لغات  
مورد و رویت و اگر لغات سل و در جانه جمع است نیز حفظ  
و بنده اکثرت عدد و دیگر حواصت ترجمه پس از آنکه راجع است  
محقق شوند و در جمع باشد و پس حاصل معنی شود این است که از وی  
ان مخالف است باشد که جمع است از وی خواه مطلقه در  
فصل لغت بالغه در برابر لغت و بعضی را بعضی لغت را می گویند  
و بعضی مخالف است از شرط کنند بعد از رویت کرده او را  
بعد و شرط کنند بر آن و از هیچ بابی که توفیق و چندان  
بنایده شود و بعضی را لغت شرط کنند و نیز مخالف و معاد  
در تفسیر این محققند و بعضی گفته اند شاد است که نه مخالف  
چنان لغات ارد و خیلی غیر کرده شاد و بعضی در وی  
و این صفتی است بر فرد لغت که جمع است و معنی عانت است  
نموده شده و اما بکریه کسی که رویت کند و وی ضعیف است  
که نه اهل اصحت بود و در ضعف از وی و مخالف مذکور

است پس دیگر و هر یک بر دو روی ضعیف است  
و کمی ضعیف بر و در آن محفوظ به دو روی و کمی لغوی  
از کبری پس شایسته دیگر بر دو موضع و محفوظ و هر یک بر دو  
رایج و محفوظ و بعضی در ستر بر می افتد نه طکند جاندار  
نیا و این نام بر قدیری است که بعضی رواه می افکند  
و است بکند و اگر حدیثی روایت کرده اند و روی دیگر  
حدیث او اعشار را می باید موافق آن روایت کرد و حدیث  
راوی را شایع از حدیث گویند کثیر البیان مسلم در حدیث  
و روایت می کند حدیث را و لازم است که شایع و مزین  
است حدیث اصل روایت کند از حدیث مزین باشد شایع  
پس حدیث مزین آن که در حدیثی است که در حدیث مزین باشد  
و حدیث مزین حدیثی است که در حدیث مزین باشد و حدیث مزین  
از حدیث مزین و اول آنم و اکمل است از حدیث مزین و حدیث مزین  
در اول حدیثی است و غالب تر بود و حدیث مزین کرده





مرفوع و ماضی از اولی و افعال پس در باید از اولی  
حذف پس حکم گذردن با نهی گردد و از آنجا حکم گذرد  
حذف و لغت علی و اسباب لغت و محو شد از برای اخراج  
علی غایب و واضح است چه هرگاه محو را تا شری باشد در عدم  
حذف ظاهر را بطریق اولی بود بعد از حذف که علی غایب و از  
اینکه ای و عدم اتصال و از این با سزا و عدم اتصال اخراج  
شده است که افعال پس از حجب الالفیه و غایب افعال کرده  
بنمود علی و حذف و بعد از حذف و بعد از حذف و بعد از حذف  
از حذف و بعد از حذف که حذف شد از افعال حذفی که در اصل آورده  
از افعال که تا آنکه توصیف کرده اند از این جماعه صحیح را محصل  
و گفته اند من الصحیح ما هو صحیح شاد و مراد شاد و بخاطر عرب  
ضابط بود و آن شادان است که در و ما دام که مخالف  
و ارجح بود چنانکه اشارتی بآن کرده شد و وصل شد  
و وجه ظنی در زوی بعضی از آن معلوم است و مراد بعد از  
علیه است که محض که محال و باقی شود و از این بعد از



[illegible]

میانه حرفی است و رومی در مقدمه ای در شرح حدیث می نویسم  
وجود دارد اگر چه در حدیث آمده است حدیثی که موضوع آن در کتب  
تأثیر ندارد و اما حسن بحث بهر سبب راوی مراد از حدیث  
تعلیل نیست بلکه عقاید را که از عقل حدیث داشته اند و کتب بهر  
اگر چه در حدیث است و کتب بحث نباید حکم و سنت می دانند و رومی  
چهار سوره اند و حدیث بهر سبب را که گویند و هم حسن اگر  
بحث سوره غفلت است و حدیث راوی مانند اثر را می گویند  
و سبب حدیث که در کتب علوم حدیث ضعیف مرجع را گویند  
بهاست قوی تر از خود و سبب این است که سبب فعلی است که  
در حدیث ضعیف را سبب و سبب که افعال شیعی است که ضعیف  
و مانند مراد به سبب این است که سبب این که ضعیف و بی فایده و قوی  
را که بحث بین امور می آید و رومی در حدیث تأثیر  
و اما جهات گاهی بحث کثرت لغت راوی بود از اسم و سبب  
تفاوت و ضعیف و حدیث است که لغتی را بهر سبب ضعیف و در حدیث  
شود و لغتی که در حدیث ضعیف است و لغتی از حدیث ضعیف

برده شود که بن بزرگ است و از سجاها سخی حال وی لازم بود  
 و کما یسبب انداختن است و چنانچه و لم یست به و کلم کسی نه ای  
 و خط خسته و زرد است که پس است سینه و پهل مایه بال است  
 و بی ... و است که زده و بعد از تمام می رسد و بعد از آن  
 بعد از آن پنج یا چهل و آن سال آن و این را به هم چنانچه و چون منجم  
 میزد که اگر کشته منقول است است و چون تمام می شود مایه ای  
 نیز منجم شده پس است وی که معلوم گردد و اگر منجم شده و بعد از آن  
 نیز منجم می شود و منجم است صحیح که گویا از احراق و منجم شده و اگر  
 زرد باشد و زرد عروسی مجروح و چون و زرد و بعضی منجم است  
 قابل تمام طاقی نزد سر برادر در حق راوی محبت و زردی بود که  
 زرد و او اگر راوی است منجم شده و کس از وی می پندارد  
 او را به قبولی العین گویند مگر که نه منجم کرده او را سردی است  
 و در منجم شده و اگر او کس است زرد و منجم شده  
 منجم حال منجم حال و در منجم است و در منجم است و در منجم است

و جمیع کلمات که در تحقیق است که برین مسند و پندار و در  
سکون علی خصال و شاه بود و محل توقف از انکشاف و حقیقت سال و حقیقت  
کسی را جمع کرده شده است بهر جمع نموده و نامادیت مراد است  
استفاد و حقیقت که حدیث کرده شده است مراد این نموده معلوم  
است نموده حقیقی را بر معلوم منوع نشود و نامادیت باطل نه بر طرفی منوع  
و محل است آن را اولی نشی و سندی و بدو است و معلوم است با اعتقاد  
از برای است که سطر هم است با ماری که موجب است و در غیر  
و حقیقت حقیقی است و حقیقتی که در میان است که در سطر اول منقول  
کرده شود حدیث از حقیقتی که در جمیع و در بعضی منقول است  
و بعضی گفته اند که اگر اعتقاد و ندانند که در برای لغت است  
و در حقیقت منقول و الا مراد و در منقول مستند است که در سطر  
از برای متواتر از شیخ که معلوم است که در این از این لغت  
در و در آن و در این حقیقت بود که در حقیقتی لغت بود که  
نمونه منوال با لغت منظر و در حقیقت و لغت و منظر لغت لغت مراد  
شده و حقیقتی که منوال از این لغت است که در لغت لغت لغت

[illegible]



و بعد از آنکه در جمیع این مدنی اعتبار بدان مسکونه که او نیز  
فراستد و اما تا آنکه گفت بعضی وقت این بود که در وقت خواب  
بعد از آن بر رویه معده ده تا گمانی در نهاد و گاهی درستی و گاهی  
به او در آن مدتی از خواب بیدار می شد و اما بعد از آن که خواب  
است در وقت خواب می خوابد و در آن وقت و گاهی به بیدار می  
و سنا و بعضی و گاهی می خوابد و از آن بعد از آن که خواب به بیدار می  
مکان را می بیند و اما تا آنکه گفت بعضی وقت این بود که در وقت خواب  
صبح می کند و اما تا آنکه گفت بعضی وقت این بود که در وقت خواب  
را شب و اما تا آنکه گفت بعضی وقت این بود که در وقت خواب  
بعضی وقت این است که می خوابد و بعد از آن که در وقت خواب  
این المعنی و در آن وقت که می خوابد و اما تا آنکه گفت بعضی وقت  
است که این است که می خوابد و اما تا آنکه گفت بعضی وقت  
با وجود خواب و اما تا آنکه گفت بعضی وقت این بود که در وقت خواب  
او می خوابد و اما تا آنکه گفت بعضی وقت این بود که در وقت خواب  
بعضی وقت این است که می خوابد و اما تا آنکه گفت بعضی وقت  
بر وقت خواب و اما تا آنکه گفت بعضی وقت این بود که در وقت خواب

دارد و معنی حجت را اولیایان کرده لکن از ارجحیت ضرورت  
 بعضی اصنام را کسی که نسخه دارد و الفاظ را عاید از حجت عدم  
 رسو است و این خلاف در جهاد و عدم حجت است اما اولیای  
 روایت مخطوطی یافت درین معنی علیه است لکن در صلی الله علیه و سلم  
 این را ندیده ام و هیچ نقاشی قویا عاذا بالله ما سمع الحجت اما طعن  
 بحجت و هم راوی که روایت میکند برل توهم اگر اطلاع یافته شود  
 بر توهم وی بعد از آن و از این دو مایه مثل و اسباب غایبه از  
 مدح چند و حصول آن بگزشت شمع و جمع طرق بود و این بعضی  
 علوم حجت و ادق الحجت و تمام می تواند بود و این بر کسی که  
 داده شده است او را فهم یافت و حفظه و نسخ و مکتوب تمام  
 می باشد روانه و اسامیه و مضمون چنانکه سفید من از از این تمام  
 تا در قلمی بوده اند و نویشتی شد در نشان و چاپی می نمود  
 که عبارت معل از انعامت مختصر فاصر نمود و مفتح و معنی علت  
 که در پیشانی صریحی در لغت و ساز و اما سو و حفظه مرا و در این است  
 که اصابت به غالب بر حقا و حفظه و الحان اکثر از سبویان

[illegible]

[illegible]



مکتب و حسن و عزت و بکبر حدت حسن عزت و کفایت  
 شایسته و در حسن مکتب یا عزت که مکتبی انوار و بی است جمع شود  
 مندر و باید دانست که عزت و قدرت با حسن منافات ندارد  
 اما کثرت فرد عزت که مکتب است و در کثرت مکتب مخرج است و مکتب را هم  
 کرده اند که اگر راوی او می است عزت است و اگر دو عزیزه اگر زیاد  
 مشهور و مستقیم و بنابر عقلی که سائر الزام کرده بعد راوی انحراف  
 کرده شده است که این منافق است فرد و کثرت جمع است مانند مکتبی  
 شده و معتبر است در جمع مکتب که وی نفی شود را بر مکتب جمع دارد  
 و هم حسن کرده است و گفته که مکتب ساد است و عزت و ولع می است  
 را بهیچ نمی شود استعمال کند و برین اصطلاح منافات و با محبت و در محبت  
 بهیچ عزت مکتب جمع تواند تخصیص است و لبعی در جمع بر بشره جاری  
 بهیچ است و اندک و باید دانست که مراد ما که علی از می است که  
 است در آن موضع مکتب است و مکتب و مکتب است از افراد می خواهند و اگر  
 بر برای هم حسن از فرد و مکتب و مکتب و مکتب و مکتب و مکتب و مکتب  
 و اصل سند که مراد از آن طریقی است در روی محالی است غایت مکتب  
 بانی می که بهیچ کند باقی از واحد از محالی و مکتب مکتب و مکتب و مکتب  
 رواه تا انوار محالی که از رسول الله می است و مکتب مکتب و مکتب و مکتب



و بعضی گفته اند اصح اسامند برندی خصوص ماک از نافع از  
 این مکر و بعضی گفته اند اصح اسامند از بی الزالم از بد من بعد  
 من غیر و بعضی گفته اند این اسامند من از بد من از بد من از بد من  
 و اکثرین اند از حکم بر اسامندی که من من صاحب علی از خلق می تواند کرد  
 الا که در اینجا و من است که بیست و هفت اسامند در اینجا و اصل  
 و از معنی گفته اند طبع است جاوید است اصح اسامند علقان بعد  
 یا اصح اسامند در علقان باب در آن که در من من است خود و بعضی  
 و ماسوالتان شکار گویند علقان افضل تا بعضی است یا افضل تا بعضی  
 علقان بد است و الدائم و باید و است از احتیاج و جهاد و غیره  
 صحیح علیه است و بعضی من لانه بود بالعزیزه نزد علقان و ان من صحیح  
 است و از احتیاج اگر چه در رتبه کم است از ان و چون حد صحیف  
 بتعدد طرق بمنزله حسن است ان من صحیح است و اندک است از ان  
 که حد صحیف در امالی معتبر است نه و ماسوالتان معتبر است  
 اما صحیح به تعدد طرق و اصل حسن است نه صحیف صحیح به همه الحکم و  
 هو النخار و المعتمد و من گفته اند از ان معتبر است حد صحیف و خود  
 بعضی رواه با احتیاط باید نیست بود یا خود صدق و دیانت



[illegible]

مسلم و کتب و امامان این ترکب صحبت صحیح مسلم را برابر با سواد  
خود منافست است بنور جدوی لغاه لغاه لغی صحبت کند را  
وی ز انبات صحبت وی از انا و در کلام مدعی بود صفت فعل  
در باب است صحیح صحیح کاری بر صحیح مسلم و حسن انوی و سعاد لغی  
و قول صالح لغی است و مستور و جمیع قول ال است و لیل الی سلمی که  
سوز است و صحبت وی با پیرو او حدیثی را جمع نموده عارفی مسلم  
بر فرخ ان حدیث متفق علیه خوانند و ما احسن الشان نویسد یا  
و قتی رهن ارب صغای باشد جابجه سخاوی از شیخ بعضی شیخ محمد  
فصل جدید که گفت در خلاصی متفق علیه دو سر و سه صد و بیست و  
و شش است و با مجله مذوب محمود محمد بن ان است که اعلی مراتب  
حدیث صحیح متفق علیه است لیسری که بنظر است در ان کاری که  
در حدیث صحیح مسلم لیسری که بر سره بخاری و مسلم بود و جمیعاً  
از کتب مذکور است در ان مسلم لیسری که بر سره بخاری و مسلم بود و جمیعاً  
لیسری که بر سره بخاری و مسلم بود و لیسری که بر سره بخاری و مسلم بود  
نیز در بخاری و مسلم بود از انکه حدیث که السلام صحت کرده  
و تصحیح شده اند مجموع نام های شریف متفق امامان اذ مراد  
لیسری بخاری باشد مسلم امامان آن که گویند حدیث بعضی

گفته اند در این صفتی است که بر بی ایسان وجود آن معنی  
 بعضی در حال شاد و جوید است بزرده و انرا هم موده است مثل  
 کل صفت و مده شود و در و هارث مال الصفتی و انده که  
 بیانی الی الی کرده و با این تر و سیر تر از این علم و مکه الی حدی  
 ره مثل بنا و جاری و سیر صفا تا فرادی دخت ساید و ظاهر لفظ  
 و در افق و صفت پس معنی است مال لفظی و سخاوی از نو نوی نوی  
 و صفتی بعد از بی لفظی کرده و لفظی از نو نوی نوی نوی نوی  
 حال تا و پدید این است درش و درش تا با سیرم در شاد و حدی  
 که او را به شطران میگویند و موده است یعنی نموده است الی الی  
 جاری است بزر طغاری است و از حال مسلم فروری  
 به شط طغاری اصل بمعنی این صفت درش موده خود لفظی  
 و در این صفت وی کرده اند زیرا که حاکم مکه شدن غای که بود  
 حدی می باشد سروان و انی که جاری و سیر الی الی الی  
 در نزد مکه و صفت علی نه صفا او علی سیر طغاری و از حدی  
 که انان از ان روانه مده و لفظ کجج احادیث موده اند  
 مکه و صفت الاساد و مکه و علی سیر طغاری او اید جا و اید مکه

[illegible]

و سخاوی بیشتر از الفبا که اگر در علم لغت و نامیدن کرده  
و سخن چینی لازم می آید که در علم لغت و نامیدن کرده  
یا بیشتر از الفبا که اگر در علم لغت و نامیدن کرده  
که کما می بینیم از این رو باشد که هرگاه در حال نشانی باشد  
مثل انما یثاب النان باشد و علی سر خطها باشد در حکم منقح است  
شبه واحد ما در حکم ما الفردیم احدیما و اگر در مثل در حقیقت  
او عانی اخیر و ثالث موضوع است زیرا که چون گفت و میسر است  
در مرتبه گفت و میسر است شاید که شباهی راه نماند باشد  
و مثل حال زده اما اطمینان که باشد و مگر چه های تفاوت و سخاوی  
آنرا می خوب این کرده و گفته که دلیل بر باختر از نسیم از با فضل علی  
عجاست بر غیری از صحیحین القول لعمریک و مگر اگر چه سخن در حال  
انسان احادیث در نسیم باشد مگر به کتابی که نامش انسان نرسد  
حاصل این سخن است که اگر چه حال جاری و نسیم اند و لیکن تفاوت و بسط  
و احدی آن از آنها واحد عربی آن نامی است که در سماع  
و تحمل و می مضای راه نماند باشد چه که در حال دیگر نیز از افراد  
باشد قابل و باید دانست که این تفاوت و ترتیب که مذکور

شد نظر بابر محبت از حیث اصل صحت و اعتبار اکثر و  
 سبب و الگای باری گیرد و معقوف و مرجع اخیری  
 به خلق و راجع گردد و او را از جنات و گیس از شواهدی  
 نزد مسلم باشد لطیفی که بالغ جد و نر و شهرت باشد و موافق  
 او را اینه و دیگر از بدین من و من طین صحت لابد اقوی خواهد بود  
 از حدت بخاری و همچنین حدت بخاری و عده از معنی عده +  
 جامع نام مفقود است نامی خصوصا اگر از آن تر صحت باشد که +  
 زیرا اصح الایده خواهد بود ممانعه از بیان تحقیقات  
 گفته شد محقق صفیه کمال الدین ابن الهمام رحمه الله که این  
 که محمد بن در حدت احادیث و لغیم صحیح بخاری سلم فرز داده اند  
 علم است و عابرت در وی لطفه زیرا که حدت بابر حدت  
 اشغال رواه بر شریفی که اعتبار رسیده اند از بخاری و  
 و چون فرض کرده شود وجود آن سند و در رواه حدت  
 غیر نامی حکم صحت ایچه در این است پس حکم و مجاز  
 بود و حدت که حکم کاری ز مسلم باشد صحیح راوی حدت آن سند  
 از خرم و قطع عنوان بود و مخالفت با حکم مروی از او قایل است

که واقع شد آن باشد و وجه دلیل قاطع بر محبت علم آنان و جزم  
بدین عمل صالح است و بجهت اخراج کرده است مسلم و بنابر خود  
راشایی از روایت که سید محمد بن زین العوالی صرح و هم چنین گویند  
نکای جلیله اند که انعام کرده شده است در ایشان پس بداند  
در حق زاده بر جنت و عباد صواب است این باشد و هم چنین در  
سوره عمت و حسن صفت با آن کسی که انعام کرده است شریعی را  
که در آن است انرا دیگری نداند که روایت کرده است انرا  
که در روی آن شرط در غرضه آنکه شش است بر آن شرط و هم  
در حق کسی که شش کرد در روی را و تو می کرده او را دیگری نفهم  
کسی مضمحل نگردد بعضی می بختند و اگر احضار و امعان کرده است  
امر را وی را نفس خود را بقتل یا که فرار داده اند و بختند  
بر آن که انرا امام بختند و اگر اختیار و اختیار را وی را پس  
که بختند خود نوایر در اصطلاح است برای احضار نفس خود  
پس عمت است که هم خود بر آن حدی در عمت است که بختند  
سندانی الهی را با راجع بر آن است و حال آنکه

که اعتقاد بر اضماع و تعدد ائمه محمدین و اکابر علیست و چون ایشان  
حدیثی را نقلی بعمل کرده و عمل بدان نموده اند و اشتد این  
بر ایشان را تعدد ائمه محمدین که مشهور اند مابین ما و السلام  
ایشان حکم ای حکم حکم و مکار به است و این حکم در تمام احادیث  
و مضامین مضامین با محمدین و قرار داد محمدین عالمت که اوله  
که شوند و کتب مضامین در آن محال نقل و تسلیع است تا به کتب که در  
شبه و این کتب نافع و مضامین در عرض این کتب که این است  
و نامند ادب ائمه محمدین از خصوصیات جنسی و در این کتاب  
این ائمه علی است و این علم و اصل احادیث صحاح مختصر است  
صحیحی و نسخ و نشان استغفار کرده اند صحیح صحیح را که در نزد  
بود در شرط آن در حای مطلق صحیح و خود نقل کرده بر حای  
بعد از احادیث صحاح بخاری گفته است که در آورده ام در این کتاب  
این صحیح است و در آورده ام بسیاری صحاح از در این کتاب  
و این علم گفته که در این کتاب آورده ام از احادیث صحیح است  
مکتوبم که این آورده ام و بعد از این کتاب و لا بد در این کتاب  
و اینان و وجه گفتن خواهد بود خواه از حقیقت صحبت یا از



جبت نقاصه دیگر در سوره منافقه بعضی محققین مثل دارقطنی  
و ابن حبان و بخاری و مسلم بن زید که ایشان بر یک سوره اند  
افادت که روایت کرده اند است از صحابه بطریق صحیح بر  
نقطه انسان پیدا شده و لهذا حکام عبادیه صاحب سند  
گفته است که ایشان یعنی بخاری و مسلم هم مرده اند که وضع نیست  
+ افادت بر یک سوره ایشان بخاری کرده اند و گفته اند که در سوره بقره  
+ از سوره مدینه آمده اند که زمان صحن بر سوره مدینه گذارده اند که  
+ از یک صحیح شده نزد شمار افادت برده بر او مانند آن که  
+ و نسخ نویسی که از سنده حکام ظاهر شود که افادت  
باز از صحاح بخاری و مسلم آمده است که در این مقام نه افاده  
آمده و از بخاری کتاب کرده اند است با و در این اصحاب حدیث  
در حدیث و از غیر صحاح و در حدیث و ظاهر است که صحیح است و خود  
گفته و نسخ دیگر از افادت و کتاب خود آورده گفته اند که اگر  
بصفت برابر دو حدیث و معاد و حدیث است و حدیث  
کنیز حدیث و حدیث حدیث مرده و این حدیث است که  
که گفته

که هیچ عالم است که در زندگانی حسی است در احوال صحیح از موت شده است  
عاری و مسلم را چه علامت که غایت است نه اند و بر آنکه بودی گفته است  
و در آن عاری مسلم پیدا است و کن از کتب بدور نمیرسد و حوائج داده  
شده است ازین دولت که در عاری از انواع احوال محفوظ وی می شود که  
است و تمام آن صحابه و تابعین و من بعد هم و فساد وی و احکامات آن است  
که در آن احوال احوال است بر آن سکون و سر حوائج داده شده است که عاری  
از آن احوال و در وی حوائج است از عاری و مسلم مطهر نه فساد و در آن  
بعضی احوال عاری و مسلم احوال صحیح است از عاری علی بن عثمان که  
در آن حسی است از آن جوته باشد از آن حسی است از آن حسی است از آن حسی است  
از آن حسی است از آن حسی است از آن حسی است از آن حسی است از آن حسی است  
که در آن حسی است از آن حسی است از آن حسی است از آن حسی است از آن حسی است  
صحیح و در آن حسی است از آن حسی است از آن حسی است از آن حسی است از آن حسی است  
و در آن حسی است از آن حسی است از آن حسی است از آن حسی است از آن حسی است  
با خود و بواسطه آن در آن حسی است از آن حسی است از آن حسی است از آن حسی است  
نویسی و در آن حسی است از آن حسی است از آن حسی است از آن حسی است از آن حسی است

کتاب مشهوره یا غیر این از اسمیه این علم که از این کتاب مشهور  
نیزه و بطریق صحیح نامش در دوا این و مضافات گید از شیخ  
و از حدیث که در بعضی رسیده اند از استاد الهیاج مثل صحیح ابن جریر  
که او را امام الاسلام و شیخ ابن حبان است و ابن حبان در شان او  
نقد است که نزد مردم بروی بعضی یکس که گفت اند ضاعت شد از  
و یابود و از حدیث صحیح است و زیادت این از سنوی که یابود سن و احادیث  
بسیار است و مثل صحیح ابن حبان که در این حدیث که نقد است  
ماصل منام بود و جامه ایشان و نقد است که در دوی از او بدید علم  
در نقد و نقد و حدیث و حدیث است و حدیث است و حدیث است  
ابو سعید محمدی که در حدیث ابی احادیث و نقد است  
علی الصمیم نام رسیده باین معنی که در حدیث ابی احادیث و نقد است  
ان را اسناد و نقلی کرده و در کتاب ایراد نموده است  
احادیث بر سند و سند و بعضی بر سند و بعضی بر سند  
باین و بعضی گفته اند که لوی در کتاب و بعضی بر سند  
ناقص است و گفته اند که بعضی در کتاب و بعضی بر سند

در تصحیح کتب است از صحیح بخاری و از مرتبه حسن خود باقی است و گفته اند این  
چهار و این مرتبه احسن و اعلی اند از عالم و بیشتر و لطیف تر از اروپا  
از حد و سون حاکم و محققان صیای مقدسی و وی شرح صحیح که در محقق است  
آورده و وی شرح است از شدت و حاکم صحیح این گونه نوی  
اکثر و غنی است الحار و در کتب سنه مخصوص الصحاح از وی حاکم و غیر اینها  
استفاد نموده و بر الحقیقت بدانها رفته اند و موفق من نمی علم و اسلام  
و صل کتب سنه که شنوید و اسلام هم گفته اند که در کتاب است حدیث الصحاح  
و حسن و صحیف همه و خواست و ظاهر حدیث من است و بیشتر از حدیث  
26 سنه الصحاح سنه اربع علیست و حسب الصحاح که در سر و است حدیث  
حسن نام زده سنه حسن نام علیست و در حقیقت از اصعد علیست  
از وی در سنه است اما کاری مسلم سنه است از اصل و اکثر است  
در کتب سنه و سر و سر است حال حدیث و حدیث است سنه است حدیث اوله  
لوم المجمع سنه سنه المیزه حقیقت من سوال سنه اربع و استحق و بار و  
توفی سنه الفطر سنه سنه و حسن و یاقین و و و سلم سنه اربع و یاقین  
و توفی سنه لوم الاصل المجمع است یاقین من حسن است توفی  
سنه اصدی و یاقین و لست کاری به کار از این حدیث که در حدیث

مغیره مجوسی بود و بر دست بی زاری غبار سلیمان شده پس  
 ای کاش بنویسند دوی بر در اخضر خود بخار اعدوم آورده  
 بود و ذلت کشور و بر دوا امام احمد مثل و دیگر  
 دارند و چون بجای خود اخضر شد الهی السلام ملازمت او شود  
 استفاده کرد و صفت سید سلیمان و اما ابو داود وی بر تن بی خالی دارد  
 در علم حدیث و از حشاش امام احمد است و چون تصنیف کرد کتاب خود را  
 بر امام احمد و مدح برد و بنویسند که او را ابو داود و لقب است که او هم  
 از رسول خدا صلوات الله علیه است و انتخاب کردم از یکی معشوق است از  
 انبیا علی بن ابی طالب و وضع کردم در دو جلد از او و شصت حدیث در  
 کردم در دو مجلد و یک کتاب است و وزیر است مان و حدیثی که در  
 و بنویسند حدیث است از ایشان کرده ام و در حدیث آن است که  
 صاحب است یعنی برای احتجاج السلفی است از احسن عمل کرده اند و لقب است که  
 معصوم است الی خدا و از امر حسن نایل بوده اما حدیث و در صحاح  
 بعضی اصح بعضی کما فی بعضی است و این است و بعضی سکوت  
 و نور است صحاح و شصت اند و یکی بعضی گفته اند که واقع حدیث است

و لو انهم ردوه في محاج باشد از چه ضرر عسرونی باشد و اسد اعلم  
و ابداً عدل گفته است که ابو داود و عثمان بن عوف امام و روح مقدم است  
در زمان خود و بروی که مجلس بروی گفت مرده در زمان وی  
و در روح حدیث و تخریج علوم از نو اصحاب و لو رد وی در زمان و در چه  
از عبادت و طاعت و صدق و حق و بود از پیش حدیث و طاعت  
که بامر او داد و سخن بود وی فراخ و در پیش گفتند جهت ما بدو  
گفت این سخن فراخ تر از بی نشان است و در آن احتیاج داشت به  
حدیث پیش از زمان ای داد و جامع و ساند و در همین احکام  
گفته است که محمد بن الحنفیة و ابی حنيفة و بعضی و بعضی و بعضی و بعضی و بعضی  
شخص واحد و در پیش از وی شخصی مرده و بعضی و بعضی و بعضی و بعضی  
برای گفته است که محمد بن الحنفیة و ابی حنيفة و بعضی و بعضی و بعضی و بعضی  
ایستاد الصنف و ابی حنيفة و بعضی و بعضی و بعضی و بعضی و بعضی  
حاکم و در آنکه لکن احکام صدید و لکن سسته است  
و ما بین و لکن سسته و لکن سسته و لکن سسته و لکن سسته  
و بعضی از جمله ابی حنيفة و اما نزدی سستی از حفظ سلام حدیث  
و او را در حفظ سسته و لکن سسته و لکن سسته و لکن سسته

قد صحت کرده و او را الفایف است در علم حدیث و این کتاب جامع  
وی حسنی و انزلی است از روی تائید و جعل حدیث شریف  
واقف از وی خبر و در وی میراست که در جامع می آید و اینست از وی  
شبه علماء و حقه سند لای و منس الی حدیث از جامع حدیث و منس الی حدیث  
محج القذیل و آه و صدی مرقوم است پس از آن به نزد آمد و ولد  
و نویزند تلبه الی حدیث شریف حدیث شریف  
فی  
سند شیخ و منس و منس و نام شریف حدیث شریف حدیث شریف حدیث شریف  
با بوسی و منس کرده آمد حدیث شریف حدیث شریف حدیث شریف حدیث شریف  
ناممه الی حدیث شریف حدیث شریف حدیث شریف حدیث شریف حدیث شریف  
در این ناممه مع واهی و حدیث شریف خود در حدیث شریف حدیث شریف حدیث شریف  
نموده با وجود حدیث شریف حدیث شریف حدیث شریف حدیث شریف حدیث شریف  
شیراز از حدیث شریف حدیث شریف حدیث شریف حدیث شریف حدیث شریف  
و حدیث شریف حدیث شریف حدیث شریف حدیث شریف حدیث شریف حدیث شریف  
حدیث شریف حدیث شریف حدیث شریف حدیث شریف حدیث شریف حدیث شریف  
حدیث شریف حدیث شریف حدیث شریف حدیث شریف حدیث شریف حدیث شریف

[illegible]



و بعضی از شیوخ گفته اند که در نسخ کهنه است در اسلام مش  
دی و بعضی از کتب کتاب الوداد و معارف الثانی ترمذی و این  
کتاب ثانی است و بعد از آن است اما سابق بر این است  
از نامه است و در بعضی موطا و مختار صاحب جامع الاصول می است  
و موطا طبع امام مالک است و وی مقدم است برین موطا و اما نو  
وضد و برینه و مدت نام یک سینه غرض و بعضی و وفات و نسخ و بعضی  
و اما در بعضی و می و حایر سال و بعضی بود گفته اند و وی نام  
است در فقه و حدیث از کتب علم از کتب ایضاً و این نوی  
شیخ شایخ احمد بن حنبل و می است و می است احمد بن حنبل گفته است  
که ثانی و یوم اصح حدیث از مالک و گفته اند اول کسی که تصنیف کرد  
در حدیث اوست و بعضی ثانی جامع است صحاح او و علم او اول  
کسی که تصنیف کرد در صحاح محمد بن حاکم است و اما این نامه ابو عبد  
محمد بن زید القزوینی است و نامه حدیث بعد از اوست گفته اند  
محمد بن زید بن زید بن زید و بعضی و گفته اند بعضی از رجال اهل بیت

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بود که از ارام بنی به عقد و نایب احکام عمارت حری از این صفت  
خون کرد و از خطه منور و از احکام محمدی منور و منور  
حدی که از شیخ مال الدین بن الحاکم نقل است که منور علی حدی و این تعلیم  
از احوال امیه زمره است که علم حسن و طهر مراد است که است  
مان برده شروع در عقد نایم و نایب است و منور و منور  
نستیمانی در میان سار خطه محمدی و در خطه و در میان خطه  
و اشاعه است و آنچه معلوم است که نایب صحابه را منور است  
سمت منور است و نایب است و منور است و منور است  
در میان منور و منور است و منور است و منور است  
منور و منور است و منور است و منور است و منور است  
صفت که منور است و منور است و منور است و منور است  
یا منور است و منور است و منور است و منور است  
و منور است و منور است و منور است و منور است  
مختص به منور است و منور است و منور است و منور است

الا در فرائض و حساب دایم بر یک سنی بود و حکمت و نور بصفت  
و نور بصفت بر اوست تا بسبب جد و حوریت و آنرا حسان بودی که  
بد عمل می صلح بودی و در گسینی و حکم علمی عرضت و رحمت آن  
بازل بر روی مایک که بدو رسیده اند که نام آن فرید و در وقت انجمنی  
ندید و در وقت و از برای الفنی و فغانی در علوم صحابه آمده و بعد از  
گذشتن آن سرور که نام آن الفیبه از بعضی علمای و اوست در  
علاوه و معاد و علوم گشتند و در علوم و احکام نمودند و احکام  
نور و حکم از شرک و حکمت آن انبیا و علوم بود و در حضور  
صفت علم و در وقت بیان موت مسرت و مایه رسیده که آن  
است و بعد از حکمت آن انبیا و علوم نمود و آن آن  
بالحسن خوانند و مجامع در سوره و در صحابه را سرور رسیده و بعد از  
بالحسن در آمده است و خاضه و سفاوه نمودند آن را ترشح بالحق کردند و آن  
بر سر کرده علمی صحابه و بالحق و مع بالحق و صد آن آن و بیشتر آن است  
حکیم حدیث متفق علیه که فرمود و حدیثی که فی الذین انما یستقیم فقه العری  
فقه العری موبین است و در فقه و فقه بالحق و ترشح بالحق و فقه و فقه و فقه

31

[illegible]

در خصوصت بالو حقیقه و اصحابی نداری و باب یک در خصوصت این  
 سیم اثبات از جهت شتووع و نیز باشد و در اخر زمان مع  
 و شتووع مع من عدم سلسله علم حدیث موت و مروت و شتووع  
 بدیوت و زواجی باده و روحی کی ابراهیم یافت و چون و او را  
 زمان صحابه و اوایل اهل بیت فروغ و اعتراف به سده بود و حکم  
 لعنت و جنایت بقصد توحید مستحق لعنت و صبح و امیر با حاکم  
 عاصیه پس از حدیث اسامی ملت و تقیم صحیح و لعنت اعدای  
 و لعنت و لعنتی است نهاده حق را از اهل و مومنی را از لعنت  
 جداست و در یک حدیث لعنت کرده و نهند آن است از  
 و آنکه در این و مامی عداوت است و است و جماعه حاکم مذکور  
 است در عتقاد و اصول این مکتبی سرده اند و در فقه و فقه و بعضی  
 مواضع مختلف اند و سبب این آنکه نظم و جماعه لعنتی است و کوی  
 است و عداوت و بی در سینه غمان و وفاتش در مانده و منین  
 و جماعه را احکام است و در کلمه و بی از اهل بیت لعنتی است  
 بر آنکه در روزگار و بی چندین از ضعیف بود به انفسی با ملت به لعنه



و عبده سید بن ابی اوفی و کوه و پس بن سعد سید بن عبده و ابو اسفل  
عاز بن و انکه که از جمله رسول است در و فایک مکه و بعضی حراس خیار  
نیز از سر سوزان به صاحب طبع بالا عمل گوید که در کت الو حله بهما  
و در کت آن بن نزد ارباب عقل به موت بر سده اوصاف وی مکتوب  
که وی شجاعه ای می باشد و در فقه و انان روایت کرده است از شیخی  
و قریه سندی است که عاونت از وی از صحابه مدوری روایت  
کرده است گفته که پس سید بنی سید ابی خضه سید سید بن سلم  
و بعضی در و واقع جناب عقل کسی دور نماید صحابه رسول در روز  
وی نماند و بی همه بد نماند انسان کمترین خاست بر او برانداید وجود  
قدوم و در بنی علای که انسان بود و بد نماند شده و حدیث است از علی  
روده به وجود صحابه یا احزاب است سیده که مایه حق صحابه است که  
عالم صحابه را در بر گرفته و بعد علم و وحی می آید که تر از رضای العین  
در فقه و در سواد وی و احباب با آن از فضیلت کرده و بنات  
نموده آن عبده سید بن مبارک و در او د طایف عقل عظیم علم

یت روان و پیران او شد اگر چه از مناف و بی عقل نسیم سخن  
راز گردد و گنجی دیگر لکن باید بدین مایه را شهر و مردم و بدو  
عام مرید او شد و بعضی عابد دیگر مختص به از وی امام ابو عبد  
الله بن ائمه است و ولادت او برین سن و سال است  
در سن و وفات او در ماه و تسع و سی و یکم است و وی از  
تألیفات ائمه و امام است در فقه و حدیث و تفسیر و کلام  
و روایت و ما ابو صفیه مدافعت نموده و بر همه و کلامی می ناکرده است  
این باب مغرب به برید او شد عابد و در بلاد و مختص به از وی  
امام ابو عبد الله محمد بن ادریس شافعی است و تالیفات است تسلی از اجداد  
او را تا شافعی است و ولادت او در ماه و سی و یکم است و وفات امام  
ابو صفیه و بعضی گویند در روز وفات وی و این روایت به  
است و وفات او در ماه و سی و یکم است و وفات او را ده از شافعی است  
احمد بن حنبل را گویند اگر چه در جمیع و مختص احادیث است از روایت  
اما ما و بن ائمه عالی از وی می گویند احمد بن حنبل شافعی است  
برای سخن و تالیفات برای او در جمیع امام ابو عبد الله محمد بن  
ولادت او در ماه و سی و یکم است و وفات او را ده از شافعی است

[illegible]

والافرن مدب و عند ذلک در این احوال ظاهر گردد و از این  
 سه است موقوف و عدم صرف احوال باطن کند و مرئونه اند از جمله نوشته بی  
 باید چه امام شریعت وجه شرح طلب نامانی لوحه حکم و قدم کفنی اسج کرد  
 چه استحق و لفرق اصل موجب است و است تفرع بود و در حقش اصل  
 مرجوع الیه و اصولا و فروعاً لازم بودند اگر چه در حقش استحقاق بیست و نه  
 و آن بگوید و حدیث آمده که استحقاق غلبت چه استحقاق از آن خود  
 و مرجع فریاد و چه حکم شد بر آن رود و استحقاق شود و در حدیث است  
 یعنی بخاری و ابی حنیفه و ابی حنیفه و ابی حنیفه و ابی حنیفه و ابی حنیفه  
 و در وایره کثیر و سرد و گند فام و معروف است بخوبی غلبت و در شرح  
 نام از آن لغوی که در این است او کرد و حقش کند و عمل کند و این است  
 ماده غلبت و در آن مشهور و در آن و لغوی است که در حدیث است  
 و در حدیث غلبت و در آن مشهور و در آن و لغوی است که در حدیث است  
 کند که خبر و صواب و در آن لغوی است که در حدیث است  
 ای جمع مدلل است علیه استحقاق و در آن لغوی است که در حدیث است  
 و با لغوی است که در حدیث است و با لغوی است که در حدیث است  
 و در حدیث غلبت و در آن مشهور و در آن و لغوی است که در حدیث است  
 و در حدیث غلبت و در آن مشهور و در آن و لغوی است که در حدیث است



بجانب بجهت دیگر راجع آید و او افضل اندک احوط و درین  
و نیز مستحب است با او توجع و سرچ غلیم بشکارد و بحرح جمع بدین  
و نیز شخصی مانند علم عزت و درین صورت جایز است و درین  
که مجتهد را نیز بشکارد می باشد بدین خود دعوت کند و اگر او عابد و شایع  
خود را روی موجب و لازم گرداند الا آنکه آن مذنب و غوثی است  
و در محاسن مذنب خود ملاحظه مذنب عرض نماید تا بگوید که درین حال  
معاذ و عقده گردد و متعطل می باشد عمل کند و اعلی کرده اند که لغو نموده  
نیز نزد وجه و عظمت دفع حج مذنب بر خود عمل کرده اند تا می ارشد  
که از افعی امام شافعی رحمه الله تعالی را می کرده بود و می بسیار بدین و مایه می  
افزاده پس بخان عازر کرد و ظاهر این مذنب می و مد علم مانع خود  
خان را که است آن بود لغت جرحی ردی فرموده تا بدین خود را  
و لغت خود مذنب عرفانی بر عمل نمی بود بعضی اوجه است و افعی می  
رحمه الله علیه و در لغت بر مذنب مذنب می مذکور شد و مذنب می  
و از امام خود است سرنی آید که فتنی نامت عازر درس حردا  
که موشی و مایه مذنب آن و مذنب کرده و افاده است و مذنب کرده  
لغوی بر این خود که این عمل مذنب که عمل فتنی بود مذنب کرده و مذنب









[illegible]

[illegible]

وقت از اجاره داده و بعد از آن لوحه کزنت طرف بر وای می هم و کزنت  
طالب میان و جاسون پ است و کزنتی که بعد از آن سب سینه بر سره است  
سینه بنده است با بیاهی و آن و امام زین العابدین است و در محل و مال  
منتهی و بخود عالم و در و فاضل است بعد از آن رضی الله عنهما و کزنت  
گفته بود و در جعفر بن محمد فاضل است و در شمعان است و امام زین العابدین  
ج به سینه و جعفر و بی و در جعفر است و کزنت و کزنت که سینه است و کزنت  
علی و علی و کزنت و در شمعان امام زین العابدین است و کزنت و کزنت  
که کزنت است و کزنت و کزنت و کزنت و کزنت و کزنت و کزنت و کزنت  
و امام زین العابدین است و کزنت و کزنت و کزنت و کزنت و کزنت و کزنت  
میست از آن است و امام زین العابدین است و کزنت و کزنت و کزنت و کزنت  
کزنت و کزنت و کزنت و کزنت و کزنت و کزنت و کزنت و کزنت و کزنت  
و احوال صحابه است و کزنت و کزنت و کزنت و کزنت و کزنت و کزنت  
مستحق اند و کزنت و کزنت و کزنت و کزنت و کزنت و کزنت و کزنت و کزنت  
است و کزنت و کزنت و کزنت و کزنت و کزنت و کزنت و کزنت و کزنت  
از دست ندهد و امام زین العابدین است و کزنت و کزنت و کزنت و کزنت  
و در این مقام است و کزنت و کزنت و کزنت و کزنت و کزنت و کزنت و کزنت و کزنت



قال المصنف غايته الكتاب در ذکر حال حضرت رسالت ماه صلح  
بسی از فضل و معنی و بیان عادت و عیال امام ولادت حضرت مسلم  
حاجب مشورت عالم اعلیٰ نور دیده دو از دهم بود و هم صلح بر مع الاوایل است  
و چون از عمر هجده دو سال و چهار ماه گذشت بدرویشی اندر آمد و صاحب کتاب  
از بخت نهار و انواع مکرده رفته بود و چون کرد و فعلی گویند و فانی شده بود  
در مدت چهل و هفت روز و اندک و چون سال بسید با بختیاری رسید و قصه شیخ محمد  
و وقوع چیت و چون شش سال رسید و از روی نرسید و پس از آنکه شش که  
برسات برادران فی از می سما که در مدینه بودند از راه خود و حضرت مسلم  
را همراه کرده در وقت هجرت مانوا که موصی امت عرب مدینه و مایه  
و صدوی غلبه او را بگرفتند و بخت با وی پیدا کرد و بعد از آن در مدینه  
ممانند برادرش فدا و پس از آن باقی سید که غلبه شد و کشتن  
از طریقان عبد الملک و او را بر دو سن حوزت و دعا کرد و باز از برای  
مردان شد و در آنکه مشورت استغفار از الوطاب بود و ویران باب  
فقد مشورت و گفت که حضرت مسلم در مدت هجرت و بر کمال شرف و بخت  
مردان بود و بعد از مدتی که از مدینه رفت و از مدینه به بغداد  
قال السیوطی

[illegible]

[illegible]





[illegible]

و نهانی را که در درگاه نور و شکر بر نفس خود و اعمالی الهی بوده  
 بود و خیر از طریق اهل شرفه ارجو که اگر در این دنیا و دنیا دوست الهی  
 پیش از آنکه در دست زبانه و آلودگی بی باغی او کند سزاوارد و در درگاه  
 علو و عتبت بود و در حقیقت و در جنبه و پیش و در حقیقت و در جنبه  
 فنا نیست پس از آن سوی است و صفای سرو و صفای غایت می  
 نبیند معنی لغوی آن لغت بی قیاس و سرخ را در آن که در آن و در آن  
 پس در صفت غنی بود و در صفت بنده و لا اله الا الله صفت حق است  
 و آن بود که در صفت شهادت و سر علوت طالبان راه حق و طالب  
 طرف غربت و لغت بر صفت و راسته مستم اول اوصاف است  
 برای طالبان صفت علم نمی بود از حق تصور و ذات اقدس را در این عالم  
 و در این عالم و در این عالم و در این عالم و در این عالم و در این عالم  
 نفس و بعضی صفت بود و در در صفت و در صفت و در صفت و در صفت  
 این عالم و در این عالم و در این عالم و در این عالم و در این عالم  
 صفت این عالم و در این عالم و در این عالم و در این عالم و در این عالم  
 و در این عالم و در این عالم و در این عالم و در این عالم و در این عالم  
 و در این عالم و در این عالم و در این عالم و در این عالم و در این عالم

بحقیقت در صوت نباشد بی از صلبان که از صوت جزو و شای  
 لغزش و مانند و ندانی بدل یا بزرگان فاعلات کردن و جوی و صاحب  
 در خواست خود نباشد اینست ~~در خواست خود نباشد~~ در خواست خود نباشد  
 او را می ماند یک بی خواست و بدون ~~در خواست خود نباشد~~ در خواست خود نباشد  
 و جو می و نمود او از او گرفتند ~~در خواست خود نباشد~~ در خواست خود نباشد  
 پس با حق صوت در صفت آن پس با حق صوت ~~در خواست خود نباشد~~ در خواست خود نباشد  
 کنیز است بنوا نمود اگر خود را بدان بزرگ بگذری است و انصاف می کنی ۱۲  
 روحانیت او به آینه بجم المودع من حب و هم نوی می بود و مرصاد او را  
 از خود و ثابت که از حق بر جود آن خطی می افتد اگر چه از وی الهام می شود  
 کردی و او را بدان خود نوی از عانت ~~در خواست خود نباشد~~ در خواست خود نباشد  
 نو جای نباشد با حق و بی کسی اگر چه او در دل بوقایع نباشد و است  
 وی درون تر از وی ~~در خواست خود نباشد~~ در خواست خود نباشد  
 آنکه دل تو کرد و او اگر نه او با حق بی غایت نباشد یعنی دی نفس در دل نباشد  
 و با حق است حق در کای مستحقین ~~در خواست خود نباشد~~ در خواست خود نباشد  
 بر اند ~~در خواست خود نباشد~~ در خواست خود نباشد  
 سر حدت قدسی را جلیس بی دردی نفس خفیس ای که یاد نباشد ما  
 معلوم شود یعنی ~~در خواست خود نباشد~~ در خواست خود نباشد  
 کتاب از صفت صوت که در اینجا عرض می شود درستی نیست ~~در خواست خود نباشد~~ در خواست خود نباشد





[illegible]





[illegible]



[illegible]

و یا کرد و یا گفت چون گفت من خواندم درم بار خست و ناسه بار  
مخست و یا بگز و توان این میفرمود و بعد از این که گفت بگو او را بگو  
بست بخوان نام هر روز در کار خود نموی تو بخوان و نوشت خود بخوان بخوان  
و دست ای و او نموی و بی من و علی و در دست و او را نویسی که انعم  
و عظیم است تو با وجود است تو خود بگرد و انبی علی این برورد  
که سید اگر در هر چیز را علی الاطلاق حضور او می را در دست  
و اگر هم نموی است است و انار صنایع و جمیع بر صفتی است احوال  
و بی انظر کرم اندی و ابراست سید از او را این می از خون  
است از هم افتد خوان و دست سارم و سید و کمال  
تر است از هر کرم اندی علم علم که از خدا علم و نبات که در  
فهم که در هر علم و در دست که از علم است و بهشت او را  
و در دست که از علم است که در دست که از علم است که در دست  
و علم است ای و علم و در دست که از علم است که در دست  
چیز یک و در دست که از علم است که از علم است که از علم است  
و از علم است که از علم است که از علم است که از علم است  
دست و چون میم و نمی و دست که از علم است که از علم است  
از آن خورست که در دست که از علم است که از علم است

[illegible]



[illegible]





[illegible]

[illegible]

[illegible]

و برین آورد پس معصمه دستشائی کرد که گشت وار و بر سرش را بپوشید و آورد  
دست او را که و سرش آورد و گشت روی خود را بسته بر او برد و گشت  
دو بار و گشت کرد بر خود با صلوات و ادبار و گشت بر دوش خود را پیش و در رو  
موا باده که گشت مراد و علی گشت بر روی باری نامی بولی که  
نمایم آنکه خود و خود و رسول خدا صلوات علیهم اجمعین گشت بر دوش  
خود و گشت بر دوش آورد و بار بسته معصمه بر دوشش بپوشید  
گشت روی خود را بسته بر سر گشت بر دوش خود را پیش و در رو  
دو بار و گشت کرد بر خود را بسته بر دوش و بر دوش آورد  
گشت خلف گشت بر دوش و بر دوش تا بار و دستان که بسته کرده بود  
رزد و گشت بر دوش و بر دوش و بر دوش و بر دوش و بر دوش  
و در رو انبیای الهی که گشت روی خود را بر دوش آورد  
دو بار و گشت بر دوش خود را بر دوش کرد بر خود و بر دوش  
را می بخش در رو بر دوش بر دوش و بر دوش و بر دوش  
معه و او را که معصومه رسول خدا صلوات علیهم اجمعین که بر دوش و بر دوش  
که بر دوش بر دوش و بر دوش و بر دوش و بر دوش و بر دوش  
گشت بر دوش و بر دوش و بر دوش و بر دوش و بر دوش و بر دوش

50

و در شانی کرد مبار و گشت بر دو دست راسته بهار و سحر کرد بر  
خود دو بار و سحر کرد بر گندم آن و گشت بر دوای خود راسته بهار  
و در بعضی روایات این گشت مقصد و شانی سه روز شده و در بعضی  
روایات شش تا بیست و هفت و اربع شده یکی در عدد و در بعضی روایات  
در عدد و اما بعد از غنچه و شنبلیله و گندم و بعضی غنچه و گندم  
و در بعضی گندم و شنبلیله و گندم و بعضی روایات غنچه و گندم  
و بعضی در اربع شده یکی در عدد و بعضی در چهار خوانده و با مقصود راوی  
در انعام عالی و شنبلیله بود و در بعضی عدد ساکت ماند و این همه  
عظیم است و توسع دایره رحمت بود و غالب احوال آن بوده است  
یکی گشت و در روایت الی داود از عسکریه عمر و بنی خاص آمده است که  
مردی نزد حضرت عیسی آمد و گفت تا رسول الله عیسی کن مرا و مگر چگونه  
است پس عیسی حضرت عیسی را در آغوش و گشت بر دو دست راسته  
بهار و شنبلیله روی خود راسته بهار گشت بر دو دست راسته بهار  
بهیند مسج کرد و در او در دو دست راسته بهار را در دو دست خود  
و مسج کرد بر دو دست بر خاگرد و در دو دست بر خاگرد بر دو  
مای خود راسته بهار و شنبلیله و گندم و بعضی گشت و شنبلیله و گندم

کرد بن سکر و بعدی نمود و عظم بر دین رویت در بعضی است و در بعضی  
 تراست و بنی فرموده از او هیچ خود رویت کرده و در بعضی است  
 کرده و راوی از آن خطبه نموده بر آن طایفه وی دم طعن است از شدت مخالفت  
 نه از این است و بعضی گفته اند که اساس بعضی است و عظم بر دین و بعضی  
 گفته است که در حدیث صوفی و نقد بر است ای من بعضی من خود و این  
 است و لیکن نموده است اینرا که بر رویت کرده است ابو نعیم من حدیث صوفی  
 ابو خود مرده او مرسی او عثمان بن بعضی من واصله او از او می گفت حدیث  
 از حدیث و حال ای حدیث لغات است که امی التوب العبد لله و مرسی از او  
 ۵۱ حدیث می آید که در حدیث است این حدیث بعضی گویند انتم کرده و از حدیث  
 است مستوره و نزد بعضی انتم مرده و از حدیث است این حدیث صوفی حدیث  
 وارده در آن امام محمد در حدیث صوفی خود نموده که حدیث است  
 خود و بارگشت دارد و کنار اگر با سبع و اکمال خود در حدیث است و نموده  
 که قول امام احمد رحمه الله علیه است از منی و امام شافعی گفته که رویت است  
 روایت بر رویت را و اگر روایت شد امام مکتوب و صحیح از حدیث می آید  
 زیاد است از حدیث مرسی و قولی گویند که روایت مرسی است و بعضی  
 است حدیث روایت و در حدیث است این حدیث و امام احمد گفته که

که فاجیه است بر او است بر وقت که زنی المومنان و کلمات مصطفی و سنیان  
را نگاه کند موعظه کردی و گاه بدو موعظه و گاه سینه زنی حکایت و سنیان  
اصفا کردی و در و نه این موعظه گشت و در آن موعظه سینه زنی مصطفی  
نگار و سنیان موعظه در سنیان در هر صورت مجبونی وصل بر موعظه  
می گوید در هیچ حدت هیچ فصل که سنیان را بعد از فراغ مصطفی مبارک  
دو بار نماند و در آن حدت کرده باشد و در آن حدت در موعظه سنیان  
از موعظه او زده است که گفت مجموع حدت و زده در مصطفی و سنیان  
برج و حدت اجماع است که مصطفی و سنیان کند که سینه زنی مصطفی که از موعظه  
سینه زنی کند دوم که سینه زنی که سنیان بر دو موعظه و زده مصطفی که از موعظه  
موعظه سینه زنی سنیان کند روی سینه زنی سوم که جمع کند موعظه و سنیان  
مصطفی روی و سنیان با مصطفی و سنیان چهارم که سینه زنی کند مصطفی  
و سنیان بدو موعظه و سینه زنی که سنیان سنیان بر دو موعظه  
جمع کند فصل که سینه زنی موعظه که سینه زنی با سنیان کند که سینه زنی  
و کند که موعظه و اول است و در موعظه با موعظه و سنیان  
و موعظه و سنیان با موعظه و سنیان با موعظه و سنیان با موعظه  
که اول بر دو موعظه و سنیان با موعظه و سنیان با موعظه

[illegible]



و بطریق این است چنانکه سنی است که علمه بی معرفت که از اسلام می  
و اوقات فاضل است از بیدار شدن و بیدار شدن که رسول خدا صلی الله علیه و آله  
کرد پس معصومه کرد و پسرانشان کرد و پسرانشان کرد و پسرانشان کرد  
و معصوم نگویید که اگر چه در وقت علمه بی معرفت آمده است که از خود خود  
و ببردنی از خودی رویت کرده پس در میان معرفت فصل کرد  
اما این حکایت از جهت اسنادی دارد و ما نفوذ ندارد در حدیث  
ما نمیمد علی از اهل حق خبر میداد و خود رسول خدا صلی الله علیه و آله  
کرد و حکایت میگویند و غایت است که معصوم کرد و در حدیث است  
در موب است از علمه بی معرفت علی است که معصومه بعد از رویت حدیث  
معصوم از زنی داود آورده مانی نفوذ که گفت در اندام بر رسول خدا صلی  
و عوی و نفوذ کرد و سنان کرد و اسرار روی می و معصومی که  
و کس و دیم که گفت ما علمه که فصل کرد و پسرانشان کرد و پسرانشان کرد  
و حدیثی دیگر از روی از زنی که زواج کرده که گفت و معصومه  
و معصومه علمه بی معرفت کرد و پسرانشان کرد و پسرانشان کرد  
پس معصوم شد که در میان علمه بی معرفت فصل را احصا میبودند و این

[illegible]



سنت و زود مالک فرض و زود الوصله فرض مسج حرام همه سر  
 است و زود نمی بخورند سنت با عشاء آمد و حب العاقی نیست  
 بر این اصل است و نه او حب سقوط عام و نه به قطع  
 و سه که زود است و لاگز حکم تکمیل و زود شامی فرض است که این عام  
 مسج لوان ساد اگر چه سه حرامی که کمی نرسیده و نه است اخذ  
 عامه امی می توانی است مالک است و مروانی می توانی شامی زود می  
 موازی است الوصله و مروانی اگر زود و مروانی زمان بعضی مردان  
 را عام و اصل معنی مسج است نزد که زود است شامی گویند این  
 معنی است به جردنی از سر اصل اگر چه است که زود است در است  
 که مسج سر کرد و اصل فعلی است پس فرض زاده از این است مورد  
 و یک که بد سر عام عام معلوم است پس چون شوق زود مسج است عام  
 سر چند حکم در احادیث خود و اصل عام الوصله است که در تکمیل  
 احتمال مسج کلک و بعضی مرد و دار و حب مسج لوان است  
 در برومی اما مسج سر اصل نیست حکم بر مادت حکم باو بعضی محلی  
 و بی مختص است حال زاده حکم در مسج مسلم و زود بر سر نه

انواع است که در وقت وقوع آن عرض مذکور و سبب آن را بر ما صبر خود و همین  
خود را بود آورد و عام که در وقت ای محفل باورده اند که است بین  
رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که در وقت آن سبب را که وی عامه بود پس در وقت  
در آنجا عامه در آن وقت و سبب که در مقدم را پس را در وقت عامه را و این  
و مقدم را پس ای انصاف است که در آن سبب است پس در وقت سبب مقدم را  
را پس باشد و اگر سبب عام در وقت سبب انصاف سبب عامه که در وقت گویند که  
حون میان آن سبب عامه که در وقت سبب عامه که در وقت سبب عامه که در وقت  
حون سبب است که اجل است و بعد از آن است و در وقت سبب عامه که در وقت  
و بعضی گفته اند که در وقت سبب است و سبب عامه که در وقت سبب عامه که در وقت  
رو سبب که در وقت سبب است و سبب عامه که در وقت سبب عامه که در وقت  
را در وقت سبب عامه که در وقت سبب عامه که در وقت سبب عامه که در وقت  
سبب در وقت سبب است و اگر سبب عامه که در وقت سبب عامه که در وقت  
و سبب عامه که در وقت سبب است و سبب عامه که در وقت سبب عامه که در وقت  
با و در وقت سبب عامه که در وقت سبب عامه که در وقت سبب عامه که در وقت  
و در وقت سبب عامه که در وقت سبب عامه که در وقت سبب عامه که در وقت  
مجلس است که در وقت سبب عامه که در وقت سبب عامه که در وقت سبب عامه که در وقت

چنانکه در قول خود میگوید و کس اهل بیت الهی را  
حاکم برستی در این روز و در غایت فصل کرده و اما باور سنت اربابان  
لغوی است این مریضانه و اگر گویند حدیث مسیح علی صلی الله علیه و آله  
در روز بر تخت صید است چه که در بعضی کرده باشد گویم ظاهر و لا شکی  
بر تخت و اگر سر خود صید است او مال بدست الهی و هیچ مقدم  
سند است از شایسته زیرا که ظاهر است که علم بدین و ظاهر آن  
پسین مقدم است و در روز بیعتی از عطا مسیح مقدم را پس برگزیده  
نیوف خودی یا با و این دلالت دارد بر تخت و اگر چه حدیث مرسل  
است و کس نمی گویند مرزا حق که اسفا و نامه منفصل که حدیث  
ای داود است که او را فلان کت الهی و مسیح مقدم بر همه حاکم است  
که از پی مسیح پس الهام مانی دلی است مکتب بر جلال سند و در حدیث  
امام شافعی آمده اگر از ربع پس در است لایحه احسانا از برای  
تعلیم است کردی اگر در عام هر یک از شش سوئی دانسته علم و اکثرت علم  
مکرر مسیح مکرری خواهد که شامعی گوید تا مسیح عام سر بسای می بیند  
است و در حدیثی دیگر مسیح آمده اما اکثرت صیقل است و نسبت  
مسح در حدیث عام علم مساحت و سمنی از با و این طبعی است

که سه بار مسج ردن برابر با یک عدد است خود روشنی قرب  
از الوصفه سر آمده است اما شصت مسج عاید حوسه در برابر عدد که آن  
منزوع است و مری از امام الوصفه و در بعضی شروع بر آن گفته که  
روایت کرده حسن از ابی صفه که اگر مسج سه بار یک کند شصت بار  
باشد از عادت در مسج مطلق آمده کی گفته بعد از هفتاد و نه بار  
آمده یک هفت هفتاد از عادت است و در بعضی عادت مری  
بند واقع شده و آن نان معنی است که هر دو یک است از عدم راس  
موجود و ما را موقوفه عدم از عادت که در بعضی راس  
که در نزد معلوم شده و نیز این عادت را موسوم به نصف صد بار  
نفت مسج و ربع صدی صحیح مانده مگر بعد از اربع سده که در بعضی  
کتاب بود و دو بار و سه بار و شصت میل و مسج است و قول شاهی  
نفت مسج و میل است و نفاس مسج بر میل و جویش است که گویند  
مستحق که در وقت آمده محمول و تمثال است و در روایت صحیح که در  
عدم مزار مسج آمده مراد از آن نفاس نموده و مان کرده نه گفتن چهار  
جای است و بعضی است با عطاء محموله و مزار مسج که نصف است  
بیشتر می باشد بر شش که منی بر مافیه در کمال و رماع است نفاس و عارف

باشند و در غایت مسج ناب هر دو گاهی بعضی مثل که حصول آن در این  
البت در وقت مذبح لازم دارد و هر چه حدیثی در مسج مزه درونی  
آمده باشد و این مسج که مزه را دست کند یا نقصان برده بر زده و لکن  
و علم نموده باشند پس در وقت بر میند و اعمده است که مسج این محضر  
در شرح متعجی می شود که در مسج حریفی در مسج سائده و اگر  
علامه بر این مسج شامی که است مسج را منسبت دارد و اولاد او گفته که  
را با این شکل که صحاح اندر مسج است و این که مسج را من مزه و اعمده  
و ابوسعده مایه کرده و گفته که مسج می رسد اندک که با سنج است 56  
مسج مزه که در این مسج می رسد و معمول لغت صبیحی است و این  
از این مسج و علیرسان این را معمول کرده و این مسج و مزه در وقت  
عثمان است مسج را الفتح نموده و در وقت لغت معمول است این  
و در جامع الاحوال شریعتی از این مسج اخبار آورده که در وی مسج  
مناور زده و مسج ای تمام از مسج لعل کرده که لغت است کرده شده  
است و خود مزه که در مسج است عثمان و عثمان لغت مایه است  
مسج حریف است و این مسج و مزه می رسد و این مسج و مزه که در مسج  
می رسد این مسج و مزه و در مسج مایه است که در لغت است









[illegible]

بس از آن شروع گشت جانکه گشت و ماه بر ناصبه سر و علامه مردودی  
جانکه گشت و اما ناصبه بر بعضی سر یعنی که بر ناصبه گشت بر سر مرده  
مصنف بعضی بنویسد اما در حدیث هیچ نامیده جانکه در اکثر روایات آمده در  
علامه علامت و از گشت ایستاد گشت در علامه در زور و قیاس با  
سر مردودی در هیچ بر علامه جانکه گشت بر بعضی طوق حدیث مخرجه گشت  
که گشت آمده در هیچ بر ناصبه و علامه و پس ایستاد گشت در هیچ ناصبه و علامه  
معاوانه که بر او دان گشت بر علامه مانند ایستاد بر روی جانکه مخرجه گشت گشت  
مراش دارد که گفته و علی بعضی و پس ایستاد گشت مردانم و مصنف و مالک  
و در روایات شافعی از علامه که رسول خدا صلعم و مکرر گشت بر ناصبه و علامه  
اگر خود در هیچ بر ناصبه ای را اگر چه ایستاد گشت ایستاد گشت و پس مصنف  
بسته همگی دی و بعضی دیگر بنویسد جانکه گشت که ابو داود و ترمذی  
و از نه در سنده ایستاد و بعضی گشت که شافعی بنویسد و علی و پس  
در سنده و بعضی بر ناصبه مکرر از حدیث و بعضی مقدم را پس از شافعی  
در مصنف و بعضی بر ناصبه رواه سعدی صحیح و اگر چه در بعضی رواه دی  
مصنف و پس ایستاد گشت و از این غیر بعضی رسیده که  
گشت بر بعضی بر ناصبه و از هیچ می از صحابه کثرت

[illegible]

و با صافی مبارک از درونه بودی کسینی و ایا هیچ کزنی یعنی هیچ کس  
معه بودی وی را از دگر بی اولی و اربع هر کس می معهودی کسینی  
مانند و میان هیچ گونه محصل باشد و هم چنان را در هیچ کسینج  
ازنی گوید است و بدست که در اوقاتش که در یاد و کار و حضور و از دست  
که مرد بر محضی است این محض و غایب گویند حسنی که محض نه محسوس  
مکه محض محض و محض این کرده اند و از این روش و او کار محض و او را  
محض مشایخ میگویند و نزد ایشان محمول و محضی نوع محض که  
در محض محض است و محض مشایخ و انعام است در رساله که در باب  
نامقض است محصل در کرده اند که است و اگر محض شده  
است که در اول و محض است که محض و استند در اول و محض و محض  
است با محض و او را در و محض و محض از ابو سرره و در اولی  
از ابی سرره و ابی محض و ابی محض و ابی محض که محض و محض و محض  
در محض و محض و محض که محض و محض و محض که محض و محض  
بکر محض و محض و محض که محض و محض و محض که محض و محض  
به محض و محض و محض که محض و محض و محض که محض و محض

لعنت بر سده کذافی فتح الباری و مسیح کوشی مردی ظالم و باطل  
 یعنی عم بر دین کوشی مسیح کوشی و هم در دین و از برای مسیح کوشی  
 سر نشان در سوراخ کوشی در آوردی حاکم دین ای دود  
 عثمان بن عفان آمده که مسیح کوشی را خود برد و کوشی را کشت  
 رن را و ظهور انبیا را مژده نمودن و هم بول صواب و علم  
 و از معذرت بی معنی کرب آورده که گفت هم مسیح کوشی و او را  
 ظاهر عا و ما عظماء و زنادت کرد و حشام و ادخل اصابه فی صحاح و کتب  
 و از مردی خاص آورده که گفت مسیح کوشی را خود پس برد و  
 برد و گشت سبزه را در برد و کوشی مسیح کوشی را در برد و انبیا و عظماء  
 را در برد و سبزه را در برد و از برای مسیح کوشی آورده  
 که مسیح کوشی را در برد و کوشی را در برد و کوشی را در برد  
 حسن آمده و در مردی ای عجم یا صبح سبزه کشت آمده  
 و در مردی ای داود و زندی از راع بن معوذ سبزه با بیان  
 لعنت بر سده کذافی و در مردی که در مسیح کوشی سر آمده و  
 در مسیح کوشی که در مسیح کوشی و در مسیح کوشی  
 امام ابو صفور و داعی از امام احمد سبزه لعنت بر مسیح کوشی





[illegible]

[illegible]

و ثابت شد در سینه در اول وضو با حدث محدوده و طهارت و ستم  
که اضلاع حضرت صلوات الله علیه در حالت رجوع بود که ناخبر و چون  
را در روی طهارت است در بعضی کتب در جمیع آمده که منع نکرد و او را از  
در وضو خبر از دست کشید خاتم بود و بعضی روایت آمده که بعد از  
ضروع از او پرسیدند که بعد از وضو امری می نمودی ای و در بعضی روایت  
میست کرده اند باینکه در مدینه امر الهی علی عثمان که نویسنده  
وضو حضرت صلوات الله علیه گردید در سینه اگر وضو می نمود  
کرد و جواب داده شده است از سینه باینکه مضمون آن  
حکایت افعال بود و کسی که داخل اند در وضو و سینه را افعال است  
خارج وضو ایشان شان کرده پس در او ای ایشان احصاء کرده  
و جزو مدینه را علی زرقه نام نهادند اینها بیست و نه در برامی  
و سبب و حندی از سینه مثل کف و سبب در مدینه ایشان سبب ده  
بعد در بعضی طرق مدینه شان و مضمون مدینه اول و سینه که افعال  
الشیخ ای السهام اما نوشته شده باینکه در این جواب فایده است که  
و باینکه بر روی خوب سینه نام است و عدم در بعضی کتب دیگر است



الصليبي من رماة نرندى است برشاوى وكنى دريد

نزدیکی صمیمه سید حسن خان مکر است و حکم داندیش و نای ایستاد

یادہ کردہ کہ صاحب العلم و حکمت الشیخ ابن الابرار السعیدی

و انوشیروان و فرزندان او را در میان خود و در میان خود

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَالحمد لله الذي هدانا لهذا

خانه باده و میره کرده شود در آن گوش ده شود که در رویان

عبدالموسى السعدي حاكمه ساسى و اى السنى ارباب سرده گفان و

اور دم اس معرکہ جھلکم و خوساخت و شدم کہ در وقت و موقع از غنہ

حاجه ارستان خانم عزيزي و جلال محمد معنوي نو. معتمد العلم اعظمي

دستور و وضعی را در امری و عبادی کی می بینیم که بخواهیم از آنجا که این دستور

خضه و مدد و عهده و امانت و سرپرستی را هم بر عهده اند

و کسی که در کتب خود از این کتاب بی خبر باشد

و در این دعا که در هر روز سه بار بخواند و در هر بار در هر روز  
در هر روز سه بار بخواند و در هر بار در هر روز

فرمود بامر دوازدهمین مصلحت که در علم حد و انساب مستقیم گردد

[illegible]

و از جهت غایت حرمت بر طلب حر و احرار ارباب علم امت و ائمه  
و ائمه علم بعد از خود و ائمه را مستدیل یعنی طرف و ساز بار و اما  
یعنی و آن که برای پاک کردن اخفا و حیدن اب از آن صاحب  
حرف مدنی و اگر حاضر گردندی دور گردی و مدنی که از آن صاحب  
مرد است که کلمات آن است و در روایتی از وی است که با آنکه  
بود و آنکه را معلوم عامه دارد برای حیدن اب که سجده نذر اب را به  
از و خود و در روایتی است که با آنکه و صاحبی مستدیل مسج به و حیده  
که از آن صاحب و مدنی است که در آن است که صاحب مدنی را معلوم  
و مدنی که و خود سجد پاک میکرد روی ماکر و طرف عامه خود مرد  
و مدنی است که صاحبی است که در آن و در دو در جامع نزدیکی  
مرد و در مدنی است که صاحبی است که در آن و در آن و در آن  
نرسیده است و مدنی که مدنی از ارباب علم از صاحب و مدنی و در آن  
کرده است و مدنی که در آن و در آن و در آن و در آن و در آن  
نور است و مدنی که در آن و در آن و در آن و در آن و در آن  
از صاحب مدنی و مدنی که در آن و در آن و در آن و در آن و در آن  
نرسیده و مدنی که در آن و در آن و در آن و در آن و در آن

فصل کرده که مسیحت است از مسیحت زمره اهل حق معلوم نیست بلکه  
 و اگر مسیحت کند هم مسیحت است و قبول حج و زیارت معنی ندارد است  
 و در وضو غسل گسیاب بر دست و پا معلوم نمیگردد و در صورت  
 در وقت نماز و مسلم از حدت مسخره می بخشد اما در حدت که اگر مسلم  
 در بعضی موارد غسل بر دست مبارک می آید بر کف و وضو نمیکند و بر سر  
 مسح می آید از حدت است اما مسیحت بر تمام بدن آمده و عام در حدت است  
 از حدت بر مسح نیست معهود آورده است از حدت از حدت و وضو حدت مسلم  
 را پس بر سر خود بر سر اعضای نفسی که بر کف و وضو نمیکند و وضو حدت  
 مسح بر دست است حوا در امر و عدم لغت کند در حدت وضو حدت  
 مسیحت است بر سر که بر کف و وضو بر اعضای مسخره مسلم و وضو حدت  
 از حدت در مقام آمده و وجود ضرورت از حدت معلوم نمیکند  
 و مقتضای معاد و اندک هم وضو حدت است که در حدت بر سر و وضو حدت  
 از حدت وضو حدت مسیحت کرده اند و وضو حدت مسیحت کرده وضو حدت مسیحت کرده  
 حال می آید که وضو حدت مسیحت کرده وضو حدت مسیحت کرده وضو حدت مسیحت کرده  
 وضو حدت مسیحت کرده وضو حدت مسیحت کرده وضو حدت مسیحت کرده وضو حدت مسیحت کرده  
 وضو حدت مسیحت کرده وضو حدت مسیحت کرده وضو حدت مسیحت کرده وضو حدت مسیحت کرده



صفت از عاقلانه و اهل سلسله و دانش و این الی اونی و الی اهورا  
منیر آمده و لیکن در بعضی طرق صفت عاقل سخن کرده و گفته که سفیان  
بن عقیله گفت که منکر کنم که روایت از جناب وکیل کرده از وی  
ساعت ندارد و نیز نزدی گفته که محمد بن اسماعیل گفت که هیچ خبری نیستی  
که درنی آمده صفت عاقل بنی صفت است از الی و الی از جناب که  
بود معمر بن عقیله که غسل میکردند را گفته که از این مردم از جای و طریقه  
نیال اند و آنچه گفته که اگر سبوتند از مجلس که زوالست و بیانی گفته  
که از راه مونس می کش کرد با بنادول گفتن گفتند و اگر عاقلان  
گفته و گفته صفت عثمان بن عقیله که هیچ خبری نیستی و در شرح خبری  
صفت عثمان بن عقیله او روزه روی رمی کرده و همواره در روزی و غسل کرد  
کعبه را بگام سخن روی کشید گفت دیدم من سوال خدا را بگفتم که کرد  
عثمان که دیدم که مردم و گفته رواه از زیدی و صحیحی ای خرمیه  
و این جناب و چشمه انباری و الوداد از السی زورده را بود و ال  
خدا صلیم رحول و منکرند که صفت عاقل از اب و منکر او بود از زور  
کف صفت خود و مجلس کرد گفته خود را و منکر تو بجم جسی امراده  
است مما بود و ما من موصول و ما محمد صفت عاقل بنی عقیله

[illegible]

امام احمد غزالی که در وقت سن بیست و نه سالگی با درویشی راس و آقا  
مجلس اصالح گاه گاه کردی و در جامع نریندی و سن آن نامه در وقت این سالی  
آورده در مورد سوال از علوم آن که می گفت که اصالح را و سالکین در آن  
مگر نه صانع منی و لفظی کرده اصالت را نریندی و این ماه و حاکم و احمد و غیره  
روایت کرده اند که از سن او شنیدند که گفت دیدم رسول خدا را علم حاصل  
کرد و گشتان ای حوزر ابانگرت حضور و بعدی که مدت در آن الا عرف  
الامنی مدت فی السبعین و سر و امام الی صلفه است مجلس اصالح مدین  
و حسن و محسن مرد امام سانی و سر و امام احمد مجلس اصالح ریحل سون است  
بی حدیث مدت مسعودی شنید و در اصالح مدین دور وقت است  
و شنید است که مدت در سانس و لفظی شده و سر و امینی نه زنده  
و فرج انما معنی است که ش و مکتب مجلس محض با اصالح مدین و شنید و از آن  
میرسد که اگر مکتب مانی است و این مجلس اصالت مدین را و گفت  
مجلس اصالح ریحل آمد مجلس که گفت در سری ایند انداز حضور ریحل نمایی  
و حم که گفت در سری گفت ریحل نشان و مجلس که اصالح مدین را  
و بعد از آوردن اصالح می در دیگری و گفت نمود این اصالح نه لفظی است  
که اب در وقت نشان برسد و حضور در مجلس مدین و مثل حضور بود  
و از این نشان مگر که حسیده بود که بدی که اب در وقت نشان

کتب طب و طب با تفاوت و ویدی که سر بر کتب اصالح در دست داشت  
 و در دسته جاد در دست آورده است و عمل کند اصالح را تا عمل کند تا چشم  
 معمول برین صورت است که اب بمان اصالح بر نه بالصلح ان حاصل می شود  
 و الا در دو و سه مایه در و حوت لبس بر صحن باشد تا اگر چه که در کتب  
 معتبر است جمعی ای میگویند که غار که در کتب ان السام و اما که کتب کتبی در  
 اکت در صحنی صحت و آورده است در دست ای رافع که ان ماص و  
 در صحنی آورده اند که ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اذ ابوشاه حرک خاتمه و در دست  
 جنبه ای می گویند و مضایق و نسخ ان السام در زواید البصر آورده  
 که کتب عامه از قرائع بود کتب و از کتب بود و اب و در دست  
 ان بر شد واجب فعل و کتب امه صحت ان کتب و در دست  
 در و اب معتده و ظرفی معتبر اند کتب که در علم و سفر و حقه نسخ  
 مؤثره کشیدی و در کتب که در دست نگویید که لغو کرده اند جمعی از خط  
 حدت که هیچ خطی مؤثر از ان کتب است که کتب و کتب و کتب  
 را کتب و بعضی از کتب و ان انرا جمع کرده اند و اگر کتب در دست  
 معتبره و کتب و ان انرا جمع کرده اند و اگر کتب در دست  
 از امام یک روزی عمل کند که مسیح بر مؤثره مسافر است به معجم او امام

نمود در موعای خود گفته که ما یک سال است که بودیم که معجزات مسیح بر موعده جانور  
بود و حال آنکه از احادیث و انبیا که ما یک روز کرده در معجزات  
و شمع این محکم که روایت صحیح از امام معصوم اند کور مصداق و عقل کنند  
که روایت یک در مسیح حال امانت در خاصه مسیح خود من بود اما نبوی او بر  
حوار بود و مثل این معجزات است از ابوالعباس صفا ایامی و نیت مانند سخن  
است که خواندن در سفر و حضرت و سنی در شریف خانه که مسیح بر موعده جانور  
به است مسنوره و از پیام الوصف بر روایت می کنند که در موعده مسیح کردیم مسیح  
حضرت ما ندانیم در وی انار و احادیث مثل موعده ساز و امام احمد بن محمد که سی  
سبع هزار صحابه بر او است مسیح حضرت از رسول الله ص و در روایت  
در موعده مسیح ایامی است کرده اند بدان موعده و موعده و ادانی  
در ساری گفته بر وی فی باب و می بیند ما از مسیح حضرت پس در ساری انعم  
که از اهل انوار است و اما که معنی فقر از دست بر رانده و از حکم مل  
بر مسیح زده اند و در انوار حضرت بر مثل علی از مدست و بر مسیح  
معبود حضرت و در انوار و امام حسن عسکری موعده که حدیث کرده اند  
معادنی از احادیث که رسول خدا صلعم مسیح کرد چنین و در هر یک که  
احادیث و مسیح حضرت مسیح در انوار و بر که انوار است و مسیح  
باشد و در مسیح که در ساری که در انوار است مسیح حضرت احادیث و

امام ابو صفه مثل ابن ابيده و بالجهد و ارجاء صبح نایب شده که بمهر صبح  
 رفته و حضرت سج بر موزه کشیدی و معیت حضرتان برادر مرده و در وقت  
 سه سحر شام نزد حاکم روایت کرد اسلم ریشی ابن ابی طالب و روایت  
 کرده شده است این حدیث از مرزیه محالی که در مجمع الجوامع بسوی  
 مذکور است و امام احمد از عیون ابن مایه نسخی آورده گفت امر کرد رسول  
 خدا صبح بر منی در موزه بویست سینه سوز مرده و او دست مبارک  
 بر منضم فراو گفت امام احمد که این احمد مدعی است در سج صحن زمره  
 در موزه بویست و این خبر مرزیه است که مرز کرد رسول خدا و اصل  
 روایت مسلم و مسیح بزعام موزه کشیدی گفتی بر این مایه حاکم در احادیث  
 صحیحه وارد شده است و ابو داود و در سنن خود از شیعیان نقلی معترف معترفه  
 آورده که مرزود اگر کار و بار دینی بر برای و حکم عقل بودی باین موزه  
 رتوی بودی مسیح از مالایان و به بعضی و به من قول خدا را حکم مسیح او  
 بر خط بعضی و امام در نقل مرزیه حدیث وارد شده و در حدیث  
 صحیح حدیثی نایب است که مرزیه از مرزیه کشیده و در حدیث ابو داود و  
 مرزیه و در این مایه آمده که گفت و معنی است مرزیه را هم و مرزیه  
 نبول پس مسیح کرد و احادیث و حدیث و حدیثی گفته که حق حدیث



بر عاقله مومن و ابی داود میانه آورده و مومن مرموق را گویند  
 تا سی مرتبه و موری و مفری گله که موق حفت و اسبیت که نوشته  
 می شود صحت در بلاد بارده و ابوداود از علی بن ابی سعید و حسن  
 ناکب و عمر بن الخطاب و ان خاس و عرکات بن ارمیه عظام آورده  
 است که آن شیخ موقوف کردن و حورب موزه را گویند که بر  
 مایه می نوشته است سبزی هوا با لاله است موزه بمان از مرکب  
 و ف که خواه از حورب است با بر جرم و شیخ موقوف طایر است چون موزه  
 بمان و مالار ارد و بر طهارت نوشته است سرد امام ابی لوف  
 و موفیت و موزه الوصفه اگر کت و مغل و مکتبه حاج محمد بن راه  
 توان است ولی که مریه بر ساق با سینه مایه بود و اگر کت باشد  
 باشد مگر آنکه مریه باشد که بی که کوی اب شیخ موقوف موزه درون  
 مریه گویند که مریه شیخ کرد و در مذکب امام احمد شیخ مریه  
 که مایه مریه نوشته است طایر است و مریه شیخ مریه  
 در است نمود اگر چه مریه و اعادت مریه مریه و مریه  
 رصم شیخ مریه و مریه مریه مریه مریه مریه مریه  
 با مریه مریه مریه مریه مریه مریه مریه مریه مریه  
 و مریه مریه مریه مریه مریه مریه مریه مریه مریه



اصول بعضی گویند که مسیح افضل است از برای اظهارش و در او این  
از صراح در واقع و مراد از ظاهرها اگر بنا بر علو است منزه  
میوند و مسیح گفته از برای معلوم مذکوره و اگر بنا بر نزدیکی که مسیح خفیه است  
از گشتن جابر بود و در عین حال مثل است یعنی از برای از منزه برادر  
و بنوعیه افضل بود و بر این ماحور گردد و مختار حسب بدیهه می است  
و در امام احمد در روایتی مسیح افضل است از برای مروج است و بیعت  
مخارم بدیع که از این منع شده و در روایتی دیگر بر دو برابر است از جهت  
و در دیگر گفت بر دو و مختار مصنف بر می است محاکمه گفت و چون

در فضیلت مسیح و مثل عمارا احوال است فضل حضرت معلوم می شود

شده تا معلوم گردد که احسن احوال می است که عادت بوی خود معلوم نمی  
کشف کنند و مفید هیچ باب مانند و هیچ کمی از عاقلین افضل و ارجح  
ندارد و در برابر القاد و الله علم فضل بدیهه عوارض می نماند  
از کتاب ذیست و جامع و مانند از شریف است این در عینه بر مسیح  
است بر عده عاقله کم شده و از جهت مردم را اطلاع این گمانسته  
و در بعضی موزه بود پس حضرت عمار در رسیده تا معلوم می شود که در این  
و ضوابط رند پس درستی کرد و البته بر مانده که حسن نزدی و  
نگاه درستی رسول خدا بر علم و سخنان از جابر عیال پس این است

است نیم گشت اسب من خطبه و سار است گشت سخای ال ای مروت  
 رفت نه مرا حق خدای ای خانه نمی تو نه که عاوق نه از تو معنی از خطبه  
 مکرده دارند مکرده گرد آمدند صد افغانی دروی و غنی و کشادگی رسدانا ترا  
 و آورده اند که بدارد منی این مقدار در زر مار میزند و در کفست جمع  
 از خنک است از تر اند که نیم در و صوبه بهت لعلی و دما بدست رفت است  
 بر زمین مبارای روی و ددم ای دوست نامرغنی و ای دست امام  
 از صفت و یک و شامی و محمد از نص اصحاب است و نول بی بلفی و بی نوز  
 حسن نظری و شعی و سلم بی شمس و مکر و صان نور است و خدای و دار  
 و حاکم از رویان عابر آورده اند که رسول خدا فرمود مسلم پس بنظم خندان  
 فرموده عوجبه و خزینه عذر رضی الی الرحمن و ای کثرت را طریقی از آن میرو  
 از ای طایفه و حاکم از آن عمر و احمد از عار عابسه بر روی است نزد طایفه و نوز  
 ابوداود و از عار عابسه بر آورده که مسج کردند صحابه برای آنکه میرو و نوز  
 از آن تا رسول خدا مسلم پس روزه گفتنای خود معبد را پس مسج کردند  
 بر روی خود مسج و اصفه ستر بار و نوز گفتنای خود معبد را بار و نوز  
 پس مسج کرده بر شای خود نام نامی و نوز و نوز و نوز و نوز  
 نامرغنی و نوز نوز و نوز نوز و نوز نوز و نوز نوز و نوز نوز

گمان بود که دست نام تمام حضور است زلف ناب و لعلی بریند که سیمین  
دست زدن است بر زمین و بر روی و هر دو کعبه است ماسین و این  
ندب است بهور نام احمد بن است و نوافه و نام شافعی و محفوظ و مختارند  
ندب وی اول است و مقول است از عفا و محول و او را می و سیمین  
و بنی اندر و بنی فریمه و مقول است از ناک و دیگر اصحاب حدیث  
و دلیل این حدیثی است که در محکم از عمار بن بسرا که روی  
بود و برای بنیم خان در ناک مخطبه حرکت رسیده بود  
نمای عمار که نزدی بر دست خود را هم صحنی پس اکثرت برای محول عمار  
مرد و دست خود را بر زنی زد و لعل زد در ردیف کشید که نزدی  
رو بر او کش این لفظ نگاری است حاکم در سکواه آورده و خود  
شمع انجیل است که سنده بود برای عمار که نزدی دودست خود را زنی  
و لعل نزدی کشید که نزدی روی خود را و لعل خود را و او  
ازین دلیل گفته اند که مراد و مقصود اکثرت صحن در میان صورت طریقه  
است برای صحن عمار و بودن وی دست بر زنی صحن میزد و نیز زنی  
سیمی مخطبه نه صحن عام صورت صحن و صحن که برای صحن حال خود و صحن  
صحن صحن را روان زد و صحن را روان کرد و صحن را روان کرد

و نه آمده که در و تفریح است با سر تنم و در و تفریح است و در محنت نیست  
 سر در بعضی روایات از الفظ فرموده و آمده است و بعضی هم از آنست که بر دو  
 دست را بر زنی زد و سخن نه میار از روی کسی میگوید که روی آورد  
 گفت است را و این معنی از اطلاق شامل دو ضرب بر توان بود و گمانی که  
 شرح میگوید که که را عام بودی که که محفوظ ضربی است نه ضرب و آمده  
 و این جواب از ذکر ضرب نه ضربی و اما ذکر بعضی و معنی بر این سر چون  
 معصود نه بیان عام تنم و است از معصود که بر این حکمت گفت است  
 و از تخم ضرب به پس از ذکر در بعضی الی المصنف و از تفاوت دیگر و سر گویند که  
 مراد بعضی از معنی است و چون در رسیدن و آمده یعنی آمده است  
 و حکم در آنکه سر فم الی رقی و الی رفته فاقطه و الی شمس الی مراد بود  
 و وجود آمده و چون میار مصنف مذکور به بر این است میگوید که حق

از آنست که روی سر زد و گفت است بر زنی روی آورد و روی آورد  
 و بر دو دست و بعضی روایات میگوید که نواد و آمده  
 معنی و مراد به و شمس و در بعضی تنم معصود که مراد ضربی است  
 که از بی معصوم بخود که ضرب است و در تنم شرط بود و بنا بر عدم

[illegible]

مرادش محفوظ است نه روابت زیرا که اختلاف است میان شافعه  
که مذنب او اول است یا ثانی و صحیح و مجتهد است که ثانی است و گفته که  
جواب بودی در شرح مسلم که معهود میان محمد و صورت است احسن  
نه صحیح که حاصل نمود لوی ستم محفوظ است تا که سابق معهود است دارد  
بر او مراد حق است و ظاهر از قول حضرت مسلم که هر فردا تا یک  
سان صحیح حرکت که گفتار کند و بسته لال بر سر راه نشیند تا بر  
نهادن وضو فاش است به این فاس است در تمام بعضی کرد است  
بر سجده کشی تا که قابل صوم نه فاسی دارد و معارض فی فاسی و فاسی  
بر طه سوره نمی حکم نه سج اگر گویند پس امر مکمل است که گفته اند در  
نوصیه مذنب اول مدخل نه پس چه میگوی خود را بنای است  
حواس ممکن است عاوان و یا مختلف و متعارض آمده و بعضی می  
و در بعضی صریح و اصداده و در بعضی مطلق صرف و در بعضی صریح و در بعضی  
مدنی الی المرصی و در بعضی مدنی مطلق و اصداده عاوان ضرر منی و در  
اصه است احتیاط و عمل است عاوان طریقی از جهت استمال فاسی  
بضرر و سج در مدنی تا بعضی بر سج تا بعضی و اول العکس و نیز ستم

طهارتی باطنی است پس اگر عمل آن مستر بود و مستور نفس در آن  
روی و دست میزد بکنه سه سینه احسان و قرب نزد اگر کوی  
تا مال و احسان و قرب نداشت حرار را از حد گذرد و گوشت الی الله  
صالح است ما که مجموع در زمین در حدت لایحه حکیم در شرح السنه  
رویت کرده و گفته اند سنن و بدن که ظاهر در حدت حکیم  
و محصل آمده بود آن است اگر کوی جبراً صریح و کسب کسب مرضی باشند  
و زیانی نیست و شکل این حکیم مثل منین و ملت نواب و صبح تمام می  
در و نوحه اش که مردی در روز خود و محل است ناره فضا که لازم  
ادنی را در بعضی است مرضی دارند و زیانی را است و ای احکام  
تعارض آمده و گفته در کما وضع بود و رعایت اصطلاح صالح است  
برای وضع و فایس بر و مو که اصل نغم است سیرای ای شرح  
است نه فایس در میان مرض و کسب که فایس بر و مو اثر است  
لحوظ خاص هر چه ستره اگر کوی غرض حادث احداث بر فقهی  
نموده در سه مساوی باشند و محقق خود حکم کرده اند که حادث  
فرضی در ضایع مذکور نیست گویم که عدم در آن در کما محقق است  
حاکم بر حکم و در بعضی محل کرده اند ما بر این عدم بودن و ملت

ان حادث در زمان ان ائمه محل نسخ است شاکه بطریق تحقیق  
 و سن در ان بعد از ان بی پیدا شده است بحکم این مصدق  
 که بعد از ان روایت کردند و شاعری نمیکان که بعد از ان بیاید  
 از او کسی در آورند در صحاح و از وجود صحف در وقت بروز  
 لازم ماند و خود ان در زمان مقدسی و ان بعد از ان خود است  
 حاکم در مصدق است ان زمان کرده ایم و ان نسخ است  
 کتب اجماع و در شرح شیخ ابی السلام بر سر این معنی در نظم نامی به فضل  
 و افعاله و مد الفضل و المنة و علی بن الصلاه و المنة و السلام و علم  
 اعلی و بعد از علم بر رزمی که عارض است که از او خواه  
 خواه حال و خواه رب سیم روی و تقوی مان جان و ریل و عریان  
 مای علم یعنی دست شاعری که که نظم را کفوف پاک میداد و بوی از ان  
 و در قول ابی یوسف که گوید جبر حال و ربیب دست خود و  
 امام ابو سعید که است که شاعر است مرعک و یک سبک فرم  
 حسن ارمی است و مراد بحسب ارض ان در سنه که باشد که صد  
 خود و کسر بر دوش مصنف را ای باشد ای محل می ارد  
 که می هر مورد کفوف علم صنایع او است بر عا که در باب هر حله



امنی الصلاة مردی را از استثنای عارضی مرعوب برتری که نیست

خار در رسید معصده ایس مردی که در آن فصل است مسکده و ظهور

عاریت مراد و عارضت وی یعنی همان مری سم کند و هم برای

کند ارد و عارضت هم نسوخته عارضان در حذر جمع و کس که عارض

مودی و عارضت است آن حریص و رست نه و نشسته آن

مکان سجد کن است از عدم احصای سجد سجد دون مینوع

با عارضت از همان مری مری برای عارض چون عارض را که عارض

گویند مسکده که افی الکراتی و عارضت مری بر کس عارض که

و عارضی جمع بر حوازه اندازی که عارضه مسکده و رسی است

هر عارض است در آن به عارضت مری عارضت و عارضت کابل

و عارضت حکایت است تمام عارضت و عارضت سم عارضت

که عارضت مری مری مری مری عارضت مری عارضت مری

که عارضت مری مری مری مری عارضت مری عارضت مری

عارضت مری مری مری مری عارضت مری عارضت مری

عارضت مری مری مری مری عارضت مری عارضت مری

که عارضت مری مری مری مری عارضت مری عارضت مری

بر سبیل اخلاق فرمودی و سرافتمی نعم را قانع نمود و صواب را  
 یک وضوح غار روان را در ملک سمح نر عامرود و مذمت ابو صف  
 سر عیسی است و ظاهر کن وقت موافق است نام در کار حدیث  
 صلعم عام نرا آنکه در حق نشاند باصل چون بخار بر کاشنی بدان است بخار  
 کردی و بعد از است گفتی انداگر و من از غریب است بران و لغو مردی  
 در احوال است نمی فرمودی است که حق بخار بر کاشنی گفتی انداگر و در است  
 چون غریب است که انما الایمان انسان مصی سوم شده که بی منت کج اند  
 و چون جمع است حال بعد غنی است احتیاج ملو نمائند و از غریب است  
 و بعد در غنی است که اگر از این عادل جمع شود انهم و کل بود و این  
 که معانی اند که اگر غلو می شود سر شود و فاسد و سر در زو است معنی اند  
 که اگر از غنی است غریب است بران گفتی است و معنی است که گویند  
 که است بران حورین است و معنی است انداگر در سر و در است  
 معنی است و معنی است که در از از است معنی است واقع شده و در  
 ای بود است و معنی است که در از از است معنی است واقع شده و در  
 است و معنی است که در از از است معنی است واقع شده و در  
 است و معنی است که در از از است معنی است واقع شده و در

ایده که الکحل صلیح بر مریض برود دست خود را بر دو سه سیاهی و بکشد  
تکرار صفت و فصد امام الی صنفه و محمد گفت زمره که در رفع بدن  
نهی که بکشد از سر حق صلیح و در کمر نشاند کمری بر او را کشاند  
و نهانی و علی مقدم البت بر نشاند حسنه در لاله الاله و علامه شایخ  
برای اند و در نهان اینرا اتم گفته و در نسخ الی امام در یه اول نالت  
سریع کرده و آن بکشد استسریع و کعبه استسریع و شش کمری را کش  
آورده که گفت و در یه اول صلیح چون افشاج سرد عازما کمر بکشد  
بر مریض دو دست خود را نامی دسیه ایسای او و او می اندازد  
و بکشد صلیح البت و مقدم مریض و گفته که زحای همه لغت  
و سر گفته که بر بخت الی و بیل و مراد بر بخت و در آن کس مجموع  
سه اول ایده و فاعلم البت که در یه اول صلیح صلیح و در یه اول صلیح  
از نهان بکشد بر مریض و فاعلم البت و فاعلم البت و فاعلم البت  
البت و مریض از نهان بکشد و فاعلم البت و فاعلم البت  
و بیل بخت که سلم و لاله او در روایت که داده که الکحل صلیح  
حون در عازما کمر بکشد و در روایت دو دست خود را فاعلم البت  
گوش و سر و نهانی الی داده و ایده که بر دست دو دست فاعلم البت



پس بعد از گفتنم مامور بوده اند که برسد دست است  
را بدو دست در غار و بدست امام ناکت ارسال است  
فاخو از وضع شراعه و لکن آنچه معمول است بر ایشان همان  
ارسال است از همین و عجب گفته می در کتب و رسای فتنه  
مستعود و الله اعلم می از عبادی که در این مملکت دیده اند  
که محتاج ارسال بر دوازده سال است که وضع بدین غلط است  
است و گران و باطل باشد عدم تعویض ظاهر باطل لازم  
است و این غلط است لایق بود با وی گفتن از این ظاهر بود که وضع  
بر اصل بود که غایت حسن و است و عنوان ادب باطل و بی  
عازر بر ظاهر است پس کاست و مع گفت و هر سبب  
مردن نزد امام من می است و در و منی از احمد مر  
و صحبت آن حضرت و اصل می جو است که گفت بدار که از  
با رسول خدا صلوات الله علیه است را بدو دست بر سینه خود  
و بر جسم هر دو دست که در بدنی از صحنه می است از بدنی



فما نزلنا من آية الا نرى فيها كسفاً فلو انك تكتب حقاً فلو انك تكتب شي لا يوجد  
في كتابك الا انك تكتب في كتابك السكت احياناً في يوم فلو انك تكتب في  
صديقك فلو انك تكتب في كتابك السكت احياناً في يوم فلو انك تكتب في  
دستور خود باسادي که رجال و ثقات اندا کرده که رسول خداست الله عليه  
چون افتاح نماز میکرد که میگفت و رفع یدین مینمود و محافوی  
انگشت بی و دوز سر کوش او در پسته میگفت سبحانک

که نمی توانی بگریز و لا اله الا انت و در اینجا ذکر توحید است و زود است  
و شبیه و روز و بجهت مناجات حضرت انس و علی و مختار طحطاوی نیز همین است  
و لیکن گفته است که این گفته است که توحید بعد از آنکه بگوید یا پس از آن  
و این نیز در حدیث آمده است و مذکور است که توحید است از آنکه توحید است  
اچنانچه در حدیث توحید محمول بر حالت عقل و قلوب است چنانچه در حدیث آمده است  
امده است و در فرائض و مباحثه بر آنچه گفته است که این است و مثل آنکه  
که در مشاهدات که در حدیث و فرائض نمیکوید و این است  
گفته که موبد این حدیث است که در حدیث آمده است و در حدیث آمده است  
حدیث آمده است و در حدیث آمده است که در حدیث آمده است

گفت دیرم بول خوارا علم که می یاد و دست خود را بر سینه خود  
و زیر نام اوصاف درویشی از احمد است سخن و دست  
است بر خست ز خست و در روانی در دست احمد میگوید که  
بر سینه خود باز دست زده گوید که اغوش بر دست فراموش است  
و علی بن ابی طالب است و گفت آن زن گفت احمد  
و دلی جلود و در فرضی و نسبی است از علی بن ابی طالب که گفت آهسته 5  
مربع گفت علی گفت که آهسته بود در جامع الاصول است  
را بروی زری سرور زده و در نفس روانه است و گفت مصحح  
ممکنی بکل در شرح ای الهم از امام بودی و گفته که نه است  
وضع نمیشد بر کسری الت اما وضع او یک نسخه باشد که نه  
در روی حدیثی است چنانچه عمل بر آنکه متحد و متحد و از آن  
در حاضر و غایب و این کتاب است از احمد است و گفت  
آن و در کتب است و ظاهر وضع بر آنکه که در دست  
واقع شده است و در بعضی وضع کتب بر عقل است



از ای دولت که معنی کند یک سیرت بند و سیرت  
و در بعضی لغات لغت معنی برود معنی شده است حکایتی از وانی  
ای حجر و سیرت که در دیرم رسول خدا علم حاصل از انبار و سیرت  
معنی سیرت می شود و در بعضی از لغات معنی احمد وانی و او دار و اول  
ی خود و معنی بدنی بر طرف سیری و سیرت و سیرت و سیرت  
آورده اند و سیرت می خرد از سیرت می بدست امام احمدی حاصل  
و سیرت گوید و سیرت که سیرت و سیرت و سیرت و سیرت  
و سیرت اصحاب بر دین است و معنی اصحاب و سیرت و سیرت  
اصحاب معنی احمد است و سیرت و سیرت و سیرت و سیرت  
ند است و سیرت و سیرت که در و نام محمد و معنی احمد و سیرت  
و سیرت و سیرت و سیرت و سیرت و سیرت و سیرت  
و سیرت و سیرت و سیرت و سیرت و سیرت و سیرت  
و سیرت و سیرت و سیرت و سیرت و سیرت و سیرت  
و سیرت و سیرت و سیرت و سیرت و سیرت و سیرت

بجاء الله ثم اخذ زيدا وكنت دهرية فقلت ان مولد بودرتجده ميشيخ

بر احماد در ذوال الفجر نزعين گفته و چون من را خبر رسيد كه گفتگان برول

الله بود و خدا را صلى الله عليه وسلم شكست حكومت ميكرد و بين الكفر و التوحيد

(۹۱)

كفر و قواست بيه قرآن نخواند فقلت پس نعم باني و اني ما وود و در كنز و در قضا

بجاء است كه عجب بان و او محبت و و در دخالطت به بنده محبت

7

بگويم با حضرت صلى الله عليه وسلم بيا در مكنت و در بره سوي

كه ايشان اندر شكلا كشت الكفر و التوحيد و در بين مكنت و در بره سوي

ميكند و فقلت بيه كوش و در چرخياني اذ كرو و ما قال كفت حضرت ايشان

بن و عمارا كه اللهم با عدي و بين خطايي كما با عدت بين الشرق و الغرب

اللهم عني من خطايا كما عني الثوب الله من الله غسل خطايي و در

و التلج و البعد و چندت بيقن عديت كه بيارين و رسم از او داده كرده اند

جامع الاصول از رويت شيخان از قم نقل تا آخر آورده و گفته كه اللهم عني

و بين خطايي كما عدت بين الشرق و الغرب از زيارات ابوداود

در باجه است ما در متن صحيحين صحيحين است كه سمعته رويده و در صحيحين

كه سمعته رويده و در صحيحين صحيحين است كه سمعته رويده و در صحيحين

مکتبہ ذوق و فطانت اور نعلی سہولت و سہولت است کہ مصنف و مکتبہ

وَقَوْمًا هَاسِرًا مِمَّنْ يَبْغُونَ

عزیزہ امینہ علیہ السلام اور مسیح الصلیوہ چوں کہ انارزیکرو نمازیاتما کیست

سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَبِحَمْدِكَ تَبَارَكَ لَكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ وَلَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ مُحَمَّدٌ عَبْدُكَ وَرَسُولُكَ

از این جهت تدریجی زیادت در آخرتم بقول الله اکبر بیدارتم بقیون

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَنَفِّثْهُ وَنَفِّثْ رَحْمَتَكَ بِهِ وَكَفِّرْ بِهِ

۱- محمد بن ابراهیم بن محمد بن علی بن ابی طالب علیه السلام

و اما در این باره روایت کرده اند که در روزی حیدر علی علیه السلام در مجلسی که

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي بَارَكْ لَنَا حَبْلَ الْوَدَّاعِ وَعَجَّلَ لَنَا الْوَدَّاعِ

الحرمین احطاب و عبد اللہ بن مسعود بن سیدنا ابی بکر

و غیرت آن جمیع حکم داده شده است. هر کس و حیدر این سعید در علی بن

که بجز زروات یوسف و عیسی است

منشی: محمد اسحاق شریک

100

70

طهر که منکر شد از تردی نقل کرده و میگوید که حق است که اینچنین

شعور است و مخارج است در حق سبحانم از عین احوط فی الله و فی

نور محمدی عبداللہ مسعود وغیرہ ایام محمدین صلی اللہ علیہ وسلم اندوہی

و غلبه نشان چنانچه ترندی خود کشته شد بسیار کرده اند

و خودی از علما برای استقباح صلوة و سجده نسبت کرده اند و اینچنین است

وضعف و آخر حدیث بدین رتبه مثل سقیان واحد و جمل

ابن راهب و غیر هم در طبعی که در این کتاب است از این صاحب کتاب

کمان انست که بغیر دم و کمان یکجای است و در این کمان نیز ایستاده و در کمان

فداورده و حقیقتاً که هر مردی که در این راه فداورده شود

خند کرده اند و این را می بیند و می گوید که اینها چه میکنند؟

الحج والعمرة والزيارة

وہاں سے آکر اپنے گھر پہنچا۔

که نزدی در حدیث ابر سعید کرده طعن و زور از سبب تعابر سیاق حدیث

احمد حدیث ابر سعید الم یصح گفته و حدیث عائشه اخذ کرده و این گفت

خانه الله و نیز لازم نیاید از ضعیف که در حدیث شده بجهت عدم قوی خط

بیعی از رفاهت وی که متاخر اند از زمان ائمه که اخذ بدان کرده و عمل نمود

بجهت محبت و نزدیکی نزد ایشان ضعیف حدیث مطلقا و لا

از اینجا طعن و زور و عیب این گفته مکرر گفته ایم و در مقدمه و در باب

در حدیث ابر سعید و سیوطی در جمع الاحوال از این جرح آورده که گفت حدیث

در حدیث ابر سعید و سیوطی در جمع الاحوال از این جرح آورده که گفت حدیث

میکنند و میگویند سجدت اللهم و تحمید تبارک اسمک ثانی حدیث

و نه اسود بن زید آورده که گفت بود عمر بن الخطاب استماع صلوة کرد

بر پیشانی که در حدیث ابر سعید و سیوطی در جمع الاحوال از این جرح آورده که گفت حدیث

طبی که نقل کرده شد ظاهر شد که حدیث ابر سعید و سیوطی در جمع الاحوال از این جرح آورده که گفت حدیث

بجهت محبت و نزدیکی نزد ایشان ضعیف حدیث مطلقا و لا

از اینجا طعن و زور و عیب این گفته مکرر گفته ایم و در مقدمه و در باب

در حدیث ابر سعید و سیوطی در جمع الاحوال از این جرح آورده که گفت حدیث

میکنند و میگویند سجدت اللهم و تحمید تبارک اسمک ثانی حدیث



بنیان آمد در حق نیست به نیست و الا در اجادیت و کبریا علی

و نیز تصریح تصحیح بخیریت با و بود انکه در ازل فرموده که چه می

کنی عورت وجه نعمه الله رب جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و اسماعیل

عام الیه الشهادة است حکم بن عباد که نماز و زکوة و خیرات و امری لا یخلف

من الحق فاما شریعی نه شایسته الیه بر طاعت مستقیم و جستم دوست که بعد از این

الله که محمد است و الله رب الارض و من غیره و که احمد است الحق و نه حد

من کنت و اخذ حق و الله ربی و الباقی حق و الشاعة این و خود که در کتاب

در تمام اعیان مملوک است اول انصرت عابیه برویت شمس تا به بار دنیا

از صریح این عباس برویت بخاری و سلم و چون مرا کتب استفتاح مکتوب

عالم از دین و فضل عمر را ذکر کرد پس معلوم کرد که مراد از آنست که عمر را در هر

مرض و فضل میخواند چه آنچه در فضل و ارفع شده مخصوص آن خواهد بود و در

بر مخصوص بنی است الا شما ناک اللهم که در آنجا و اگر آنها در دنیا نیز خواهند

در هر حال جوارش خواهد بود و بی نهایت آن از ابراهیم حواری غیر فستاده

چنانکه در سیدایه گفته است و ملاحق الدین بود و یک قدری غایب است و در

ملاک گفته که آن از شیعیان است و در تفسیر نه به و غیر گفته که است

این ادکار مرتضیٰ کند و او را هم بر ابا ذری مقدمین و پادشاه و رضا  
سوی کشید و آنکه اگر بعضی شوق نیز ز او دارد تخفیف اقتضا کند از خفا

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَنُورِهَا نَفِيعٌ وَجْهِي وَزَوَّاجِي يُؤْتِيكَ بِرَبِّهِ وَوَجْهِي

حاصل رطاب قوت و جبران کذا فوایدی سنن الهدی و معیارین افکار سنیست

بسم الله الرحمن الرحيم استعانة بغيره و در این کتاب که در این کتاب

سازمان توری و عطا و حوائج نیز اکثراً بر امر که فرموده و او را در آن  
تسلطان

الحمد لله الذي جعلنا من عباده المخلصين

الزيم والسجده ما ليطان الزيم سبب في صروح سبب في صروح سبب في صروح

و در بر این کلام او که نیست که از خنده بگذرد و بگوید که سوزن حق است و بگوید که سوزن حق است و بگوید که سوزن حق است

باعتزادکانت و بکریان اعوان کاشی که کرده اند زیر کلمه سعید

طالب دوست و در انجمن دانشا

قرآن مجید کی تفسیر میں جو کچھ لکھا ہے اس کا مقصد صرف اس کے الفاظ کی تفسیر نہیں ہے بلکہ اس کے معنی اور اس کے اثرات کی تفسیر ہے۔

سید و حبیب الرحمن علی شریعہ اسلامیہ کے علم کا جامع محقق و مؤرخ ہیں۔

لیکھو جسے ارقا سے علیحدگی ہو کر رہے اسے ارقا سے جدا کر دیا جائے



[illegible]

و گفته آمدی که حدیث حسن صحیح برینست عمل اکثر اصحاب  
و در حدیث آن استفتح میکردند و بعد از آن بسم الله میگویند و گفته شد که در لفظ جاری  
که غیر استفتح است بسم الله میگویند و عارفان میگویند که از راه احمد و در حدیث  
آن که در حدیث مذکور است بسم الله میگویند و در حدیثی میگویند که صحیح شده و غیر صحیح  
در حدیثی است که از بعضی صحابه روایت آن میگویند و بعضی منقبت امام احمد

(81)

که میگویند که در حدیثی میگویند که از بعضی صحابه روایت آن میگویند و بعضی منقبت امام احمد  
که میگویند که در حدیثی میگویند که از بعضی صحابه روایت آن میگویند و بعضی منقبت امام احمد  
که میگویند که در حدیثی میگویند که از بعضی صحابه روایت آن میگویند و بعضی منقبت امام احمد

رسول

که میگویند که در حدیثی میگویند که از بعضی صحابه روایت آن میگویند و بعضی منقبت امام احمد  
که میگویند که در حدیثی میگویند که از بعضی صحابه روایت آن میگویند و بعضی منقبت امام احمد  
که میگویند که در حدیثی میگویند که از بعضی صحابه روایت آن میگویند و بعضی منقبت امام احمد

که میگویند که در حدیثی میگویند که از بعضی صحابه روایت آن میگویند و بعضی منقبت امام احمد  
که میگویند که در حدیثی میگویند که از بعضی صحابه روایت آن میگویند و بعضی منقبت امام احمد  
که میگویند که در حدیثی میگویند که از بعضی صحابه روایت آن میگویند و بعضی منقبت امام احمد

که میگویند که در حدیثی میگویند که از بعضی صحابه روایت آن میگویند و بعضی منقبت امام احمد  
که میگویند که در حدیثی میگویند که از بعضی صحابه روایت آن میگویند و بعضی منقبت امام احمد  
که میگویند که در حدیثی میگویند که از بعضی صحابه روایت آن میگویند و بعضی منقبت امام احمد

و فرمود خود را از آنکه خبری ننویسد بپاری و در سلام و گفت ندیدم که

بپرسد که بنویس ز می بود و زوی خبری ننویسد بپاری و در سلام و گفت ندیدم که

و گفت تحقیق نماز کند و هم از ما بنویست الله علیه سلم و با پی بگو و عود نما

و شنیدم هیچ کی که می گفت بسم الله الرحمن الرحیم چون نماز میکنی تو ای پسر که

بگو الحمد لله رب العالمین و گفت ترمذی حدیث عبد الله بن مغفل حدیث است

و گفت من زدا که اهل علم از اصحاب تنبیه ص الله علیه سلم که ابو بکر و عمر

و عثمان و علی رضی الله عنهم اجمعین از ایشانند و غیر ایشان و آنهایی که بعد از آن

از تابعین و تابعین تا این سلفان ترمذی و عبد الله بن ابی بکر و احمد و غیره

و بگویند که معصی بسم الله الرحمن الرحیم و بگویند آن را در نفس حق و راست است

از عبد الله بن ابی بکر و عمر و عثمان و علی رضی الله عنهم اجمعین و ترمذی و غیره

و عبد الله بن ابی بکر و عمر و عثمان و علی رضی الله عنهم اجمعین و ترمذی و غیره

و گفت ترمذی پسند از شیخ ترمذی نیست و تاملند بدان چیزی از اصحاب

که ابو هریره و ابن عمر و ابن عباس و غیره از اصحاب و تابعین و غیره

این جماعه غالیین بجهت تادیل سیکندراتیاج حدیث با هر کس که العالیین را میگوید

در حدیث العالیین مژده فایده است تمامها بطریق شریک با هم چنانکه

المیخو و مراد بدان تمام مژده دارند و یا اگر گفته است تمام میگرد و مژده دارند

احمد در العالیین است و این تاویل محبت اگر در احادیث تصریح مبرم هر کس

میگوید اولیکن در احادیث صحیح تصریح آن موجود است و معتقد خواند که

(82)

در باب بسم الله الرحمن الرحیم صدق حدیث صحیح شده و شیخ ابن الهمام گفته است

97

ابن خلدون و ابن جبار و ساسی از نعیم بن محمد آمده و گفت که در دم خلف المومنین غار

سیر خاند بسم الله الرحمن الرحیم بسم الله الرحمن الرحیم و لا اله الا الله و لا اله الا الله

مکتوب از سلام مکنند بخدا ای خدای بزرگوار و فخره اوست که کسی را بزرگوار

زین شام و در نماز گذاردن رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و این خبریست که

نیست و محبت این خدای بزرگوار است و این حدیثیست که در صحیح است که

بسم الله الرحمن الرحیم هر که هر روز از او بگوید و معتقدی که در دست و خفا بگوید و نام

نام حدیث این عباس گفت که در حدیث رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بسم الله الرحمن الرحیم

همه گویند که این حدیث صحیح است و در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که

حدیث حیرت و در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که

و محققان نزد اهل صریح و لفظ اعراض کرده اند و ارباب ایندیشند  
و اجماع و ارجح کرده اند از آنها خبر را و موجود است مثل اشیاء بر احوال صغیر  
که استیلا از در قطعی گفته می شود از غیر خدا علی الله علیه السلام و خبر است  
و نیز از در قطعی گفته می شود که در هر سببه انقضی کند پس کند و در بعضی از آنها  
که صحتی صحیح در این بحثی آورده اند و گفته پس صحتی صحیح در این  
که اخبار است هر آنچه با خود اندازد از جمیع اشیاء و لیکن عالم نیست از اخبار قطعی  
و این و البته از این عباس عدم خبر را نیز روایت کرده اند پس محققان خبر  
نیست و محتمل خواهد شد بر وقوع وی احیا با کمال و در بعضی از ادب و آمانی  
و از است سببه نکرده و آن نیز محتمل است بر نفی خبر است و با کمال حادث و اندک  
و از سببه بسیار است و در بعضی از محققان با کمال و جامع و ارجح اند چنانکه در علم  
و از سببه است و از سببه است و از سببه است و از سببه است و از سببه است  
و در بعضی از محققان خبر را که برادر و کمال و زنده و در قرآن و کلام  
و در اخبار است و در بعضی از محققان خبر را که در اخبار است و در بعضی از محققان  
و از سببه است و از سببه است و از سببه است و از سببه است و از سببه است  
و از سببه است و از سببه است و از سببه است و از سببه است و از سببه است

یا ارفض الصلوة الیل انشاء الله تعالی که بوی و قفسه و یکسیر

در روز و در حال وقت نماز و در این صورت و انیت قبل و بعد

کجا این فی موضع و در آخر نماز این کجانی و نماز شب و نماز و نماز

مجا که مقتدی بود و در وقت این گفتندی این گفتن بعد و از آنکه

83. و نفس بسیاری در خواه منفرد باشد خواه امام و خواه غیر

اگر کسی بود و در تاین مقتدی و در نماز می رفت بر ساج خلافت

83 یعنی کجی از جهت ظاهر حدیث و از جهت از جهت عدم اعتبار حج و نذر و ساج

در نماز و در نماز و در نماز و در نماز و در نماز و در نماز

در نماز و در نماز و در نماز و در نماز و در نماز و در نماز

مطلق و در جامع از تندی صوت دفع سوت این و خط صوت را هر دو

و در حجب را ترجیح و در امام بخاری نیز عین نقل کرده و گفته منکر اکثر علماء

و باین برین است و گفته از علماء حدیث خفض صوت نیز تصحیح کرده اند که

ان شاء الله تعالی و باین و باین و باین و باین و باین و باین

و باین و باین و باین و باین و باین و باین و باین و باین

و باین و باین و باین و باین و باین و باین و باین و باین

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

که در قرآن ماکه و دوم سکنه میان فزاع از ماکه و سکنه و در بعضی جا

که در کمال حرارت در کوع که سیکر و پس سکنه باشد تا سکنه ششم در کوع

لطیف باشد که بوده و زمی در خارج باب السکین گفته از قناده و از پس

عمری ارد گفت در سکنه که ای گرفته ام از رسول صلی الله علیه و آله و سلم

نیز اعران بن حصین و گفتند که یک سکنه بودند از کم نپشتیم سبویان

بکتاب بحدیث ماوی کومید پس تصدیق کرد ای بن کعب بر سره را و نوشت

سره پس گفتند قناده و مرا که گندام است آن دو سکنه که نوجن در نماز و سکنه

نوجن از قناده و سکنه که در از آن گفتند و چون و لا اله الا الله

و محمد رسول الله و محمد رسول الله علیه و سلم چون فارغ شدند از قناده و سکنه

که در نفسی است و نول شده و چون تلاه القائلین خواندی الا نفسی توان

و چون از قناده فارغ شدی و بیان مرا داد که بقرآن قرأت ماکه سبویان

بود چه استوفی حدیث ناظر و در آن سب تا طایفه لفظ قناده و ناظر و سب

که این سب و کیز یکین متوسط بین السکین و مراد از قناده که م و لا اله الا

و محمد رسول الله و کیز یکین متوسط بین السکین و مراد از قناده که م و لا اله الا

که گفته ام قال بعد ذلك و افتقر اول القائلین طایفه بر سرست در احتمال برین

84

84



سکه که تمام بود چنانکه حضرت سید یوسف گفت ز منی درین با صبر از آن  
زیر آید و حدیث سمر حدیث و این قول بسیار از ارباب علم است  
سکه گویند در افتاح خلوة و بعد از خروج از خلوة و باقی آن را  
و اصحاب آتقی پوشیده نمایند که سکه اولی که برای خواندن توحید و شهادت  
باشد که دوم از حقیقت تا آنکه تنی در بعضی میان نامه و سوره  
جبریه سکه بدان سکه است در وسط قرارست یعنی در وسط  
حال سکه ناله نیز بخواند در حدیث است که نزد ایشان توحید و  
و این سکه از آن سکه است که در خفا می آید آن نیز سکه است که  
بجهت تصویر و تقدیر سوره و سحر است که در این سکه و تقریب است  
و زودش انبیان سکه است که در دایره آن که خدی و سوره سوره  
با و است اما سکه گفت و در سکه دوم که در میان سکه است که در خفا  
و در نماز خوب گفته که نزد امام احمد نیز سکه است و گفته که خدی  
امام بخاری و زکریا در کلام توحید از ابو البرکات که از منشیان نزد حضرت  
نقل کرده اند که دو سکه است بسبب استیجاب مخصوص با و در گفتن  
و سکه است میان امام قزاق تا بار و بخواند آن را برای توحید

و شیخ محمد بن ابی القاسم و سایر کاتبان که گفته اند که مستحب است نام را  
 در روز جمعه بخواند یعنی حضرت محمد و ابراهیم و خاندان دعای رستگاری و در روز  
 فریاض از آنکه سکه لطیفه در غلظت تسلیان فاشه و آئین نامعلوم شده که آئین  
 از آنکه نیست میوم پس از آنکه در روز مقداری که مقدی فاشه بخواند چنانکه  
 و بعد از فریاض از آنکه که فصل کند بدان میان قنارت و کپک کپی و در آخر  
 در آنکه بعد از فاشه بخواند که طول مقدار شصت آیت یا صد آیت یا هر چه  
 در آنکه بخواند و در آنکه خفته چنانچه آیت یا صد آیت یا هر چه که در آنکه  
 و گفته اند که آنکه درین باجها اوقات حال بقدری و طحل آن بود که  
 کاف بخواند و در آنکه روم اول چنانچه آیت است و نانی شصت آیت و در آنکه  
 سون فاضل صحت بسیار واقع شده یعنی از معجایات گفته اند که اگر نهم  
 که از زبان رسول خدا علیه السلام که در آنکه بخواند یا هر چه که در آنکه  
 احتیاج دارد و این دو صورت در دو صورت فخر بخواند و یکم که در آنکه  
 تقدیر قنارت یعنی بخواند لازم که این جائز است و دیگر آنکه بخواند  
 بر همین ترتیب و یا چنانچه بخواند هر که ملکه ملود در آنکه بخواند  
 و این فاضل است و دیگر آنکه بخواند هر که ملکه ملود در آنکه بخواند

۵۵

۵۵

خالی از نسبت و مقصود بیان قرار است می اگر کتب باشد لا یحیی الباقین  
مؤلفه چادرین نماز خواند و رکعت اولیه تا پیش از اوین نماز خواند و در  
مؤلفه است این احتمال اظا هر حدیثی که بی از قطبین مالک آمد که اگر در  
بخش است اندر حدیثی که نماز صبح را بر پنج اند و رکبی باز و رکعت اولیه بقا  
که در بیان سوره که باشد سوره و رکعت ثانیه را بیان کرده و در بعضی  
بخش بیان کرده که در رکعت اولیه بیان شده و بخلاف و رکعت ثانیه بقا  
و در بعضی از اصول و در بعضی از کتب که این عبارت سوره مجزا آورده که سکر در  
بخش و در بعضی از کتب خواند سوره قافله و در رکعت اولیه و در  
آورده که خواند و در بعضی از کتب و انقضای بقا که مراد بیان سوره قافله  
مردان سوره و غالب احتمال که مراد بیان قرار است که اول است و آنکه  
بیان قرار است اولی را کرده اند و نیز آنچه گفته اند که از طول و اوساط و مقصود  
و خواند اعتبار آن رکعت اولی است که است از بعضی قضا که از این جهت و در  
که اهتمام بیان قرار است رکعت سوره را بیان کرده و چنانچه در قرار  
پایه بخند و قرار است که دی تجدید که انتشار قرار است که از انزال الله  
و در بعضی از کتب که مراد از سوره را در دو نماز خواند و در بعضی از کتب که مراد از سوره را در دو نماز خواند و در بعضی از کتب که مراد از سوره را در دو نماز خواند

کبریا خیر و در راه رسیدن نوال خدا و مسکنی اندک عید کم که نشد و باز صبح اواز از راه

و در کتب کهن و نیا نم که بر ما رسیده خوانده یا عهدا چنین کرد و نگاه اقتضای هر موردی

فرمودی چن در سفر بودی خواندن آن حضرت صلی الله علیه و سلم متواترین را و گویند

معجود و مستور و ظاهر است که ان ندای بود که هر خان نیز خواند

ملا در موطا از ابن عمر بن الخطاب و دیگران که میگویند در کتاب حج در سفر حج و از

و اما این از مفصل و هم این است که خسته گویند که چرا خداوند فرموده اند که هر که

دوازدهم بماند از جمله امکان بر اعانت با تخفیف و کما و اقتصار بر اوقات است

نمودي و خريد و فروش بودي در جامع الاموال از صفه علم عالي و اولاد و بي خودي

حضرت میوایه کرد که گویند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم میفرمود که هر که در روز قیامت بر سر او صد مرتبه «یا رسول الله» بخواند، خداوند او را در بهشت وارد کند.

بمجلس محراب الغنم من روضه ينابيع آمه كرامت نديم رسول خدا را الله اعلم بالصواب

در بار مجراد استساق و ریت و در روز دینیه در بار مجروح سون الم تیز سحبه

و در نهایت و بابت حال ایشان حاکم در نامه دوم خود اینچنین

عاشقانه و کرم کرد و از دوست فتنه این را که گفته و من و علی را از این راه نفعی

خلاف آن بود که در هر یک از اینها یک نفر از جماعت از دست و پا میزد و در هر یک از اینها یک نفر از جماعت از دست و پا میزد

کتابخانه عمومی آیت الله العظمی بروجردی

وتمی این گروه را و در شهری از امام زین العابدین و در سیاحتی نقل نمیدادند

لکاین بقدریست که آنرا لازم و اندر و غیر آنرا مکروه اما اگر بخواهند آنرا بچشم فانی

میرزا قزاقان بایانہ کتب خانہ رسول صلی اللہ علیہ وسلم کراہتی ندارد و مکمل شرط

بجاءه خیر نماز احوال نیست و بگوید که تحریر نیست درین عبارت مستثنی علیه الیک

نفت که در مداوۀ مسطح مکرده است و غیر آنهار که در

ایہ سب کچھ ہمارے دل میں ہے جو ان بانی ذریعہ عمران بن عبد شمس

[illegible]

وہ جو کہ ان کے ہاں ہے وہ ان کے ہاں ہے

بالماتور و از نوم اسامع منتهی شود ترک حانا و بلند گفتند انست کچو

در کتب معتبره نقل می‌کنند و نقل می‌شود احد و طاہران افاده می‌شود

[illegible]

در کتب و تاور و متون معتبره مذکور است که در حقیقت ما نورست و بعد از آن

توقف ملک نزد خلیفہ و امام ابن علی بن ابی طالب حضرت امام علیہ السلام بفرقت

ذی پسند بر آن کسی احیاناً بخود ندی حسن افانم و منفعتی در بیان حکمت این عمل

صالحه عدا شکر و بده تخفیم روز صومرا است آن و صومره از رختی

بجائے ان کے کہ ان کے لئے یہاں سے

1992

مستند

کرامت کرد و در بزم خواب بود خاک و خضایل بود و صیای که از منیر شوم

و از آن سخن می گویم و مستعمل بود و موت می و قیام ساعت و مستعمل بود

اما دخول حبس و غیر

چون حال احمد در روز جمعه است و این دو سر مشتی از قتل احمد در روز

87



محکم دلائل سے مزین متنوع و منفرد موضوعات پر مشتمل مفت آن لائن مکتبہ

و اما در جواب سوال آن بزرگوار اینست که جناب اینست که حضرت که در این کتاب

نماز بسیار از سوره و نوافل بر جان تنی بحالی نگردد و مشقت از سبیل  
خدا نیست و نیز در ذوالحجّه الکبر که کتبه در آن روز است و در آن روز که

[illegible]

از حجاب که همه در حال برکت سوره فاتح یسرب و ایمان

و ان شاء الله تعالیٰ

خجسته که از اهل قزوین و مازندران و گیلان و...

[illegible]

وہاں سے کہیں کہیں؟ راجہ امراست و کون سے محلہ؟



و قات حکم و مصالح بر کتب صحیح بود و از او ادعای حقیر و کلام المیزان بر نیت  
که در مخطوطه و طول مفصل خواند و در عمر و عیش از او ساطع و در عیش و  
و حال احوال حضرت الله علیه و سلم برین مجرب و اخبار و آثار درین بسیار  
و در هر چه میگوید که اصل درین بکتاب میرالمومنین عمر بن الخطاب ابو موسی  
رضی الله عنهما و علامه کتب عربیه و عربیه و کتب روایات کوفه و مدینه و کتب  
علم غالب است و مصنف گوید که روایات صحیح برین مجموع یافته و مصنف  
بر کتب تطویر و تطویل مطلب نماید بلکه تطویر کند و کما تخفیف  
مطلب هر کلام مصنف که سخن را پس از بیان قرار غنا میگوید است  
که مخصوص نماز و سوره برای آنست که در کتب تخفیف نماز و سوره است و در کتب این سخن  
مطلوب است و فقهای نیز برین اند و لیکن قرار مذکور از تسخیل دارند با حقا  
احوال که بدیده و رای آن در است ناد و در بعضی احادیث و انعام  
و اما نماز تخفیف کتب سوره و سوره و سوره اسم رب العالمین و انعام  
و از قرار سوره البقره و نحلان منع و از سوره و در بعضی احادیث و انعام  
نیز فرموده بخیر لوالسما الفطرت و الشقاق و بقی و طار و در جابج  
از کتب سوره البقره و نحلان منع و از سوره و در بعضی احادیث و انعام

در احدی از کتب دلائل و اثبات و بخاری و مسلم و ابوداود و ترمذی و غیره  
در طایفه ای از کتب اهل سنت که گفته اند که خواندن در روزی هفتاد مرتبه

بر من

در نزدیکی و یا اگر در ده که گفته بود رسول خدا صلی الله علیه و آله که خواندن در روزی  
هفتاد مرتبه و مانند آن در مورد و قضا و حکم بخاری و مسلم آورده اند

(۹۵)

بگویند که خواندن در روزی هفتاد مرتبه و قضا و حکم بخاری و مسلم آورده اند  
بجای خود و است میگوید خود را و اگر در شبی یا آخر شب را بخواند است که در قوم

پس اشخاص که در مورد بخاری و مسلم آورده اند که در روزی هفتاد مرتبه و قضا و حکم  
نماید و در آن بر شست و شوی و یا شستن و شوی و یا شستن و شوی و یا شستن و شوی

در روزی هفتاد مرتبه و قضا و حکم بخاری و مسلم آورده اند که در روزی هفتاد مرتبه و قضا و حکم  
بجای خود و است میگوید خود را و اگر در شبی یا آخر شب را بخواند است که در قوم

بجای خود و است میگوید خود را و اگر در شبی یا آخر شب را بخواند است که در قوم  
بجای خود و است میگوید خود را و اگر در شبی یا آخر شب را بخواند است که در قوم

بجای خود و است میگوید خود را و اگر در شبی یا آخر شب را بخواند است که در قوم  
بجای خود و است میگوید خود را و اگر در شبی یا آخر شب را بخواند است که در قوم

و تر مندی که خطی ساخت مروان ابوهریره را بحدیته و خود یک آندیس کرد و با ابوهریره

محمد بن ابی بکر صدیق و عمر فاروق و عثمان غنی و علی المرتضیٰ و افاضاء کرام المسلمین و زعمائهم

گشت از نظر گفتار و نثر و تود و سوز و خاندن که علی بن ابی طالب را در کتب

نخستین گشتند از رسول خدا صلی الله علیه و آله که توانایان و مومنان و محبین بود

وہ کہتا ہے کہ ہر دور اور قول حدیث کا یہ تخفیف اور

الحمد لله الذي جعلنا من عباده المخلصين

کے لئے یہ کہ وہ اپنے لئے ایک اور چیز کو چاہتا ہے۔

بسم الله الرحمن الرحيم

وَمِنْهُمْ مَن يَخُصُّ يَوْمَ ذَلِكَ بَعْضُ فِئَةٍ عَلَى بَعْضٍ لَّا يَشْعُرُونَ

فمنهم من كان يفتخر به

فيكون في ذلك يوم الجمعة في شهر ربيع الثاني سنة ١٢٨٥

میرزا فتحعلی خاں

مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا

میرزا محمد علی خان

[illegible]

پیشینہ درجہ کی کتابیں

2294

مرکز میکروفیلم نور - ایران و هند  
این کتاب در کتابخانه میکروفیلم نور  
آفت زدائی ، دستخوش گردید  
تاریخ ۱۳۵۱/۵/۵۵ محاسبه خواجه